

«حدیث اخلاقی: رعایت عدالت»

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقسم لحظاته بين أصحابه فينظر إلى ذا و ينظر إلى ذا بالسوية. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) لحظات اوقات خود را بین اصحابش تقسیم می نمود و به اصحابش یکسان نگاه کرده و توجه می نمود.

شرح حدیث:

یکی از آداب معاشرت رعایت عدالت در بین دوستان و اصحاب است. پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به اندازه ای عدالت را رعایت می کرد که حتی نگاهش را در میان اصحاب عادلانه تقسیم می نمود و اگر چند لحظه به یکی از اصحابش نگاه می کرد چند لحظه هم به دیگری توجه می نمود تا کسی به ذهنش نیاید که پیامبر به او کم توجهی نموده است.

در هیچ قانونی در دنیا عدالت تا این اندازه وسیع نیست که حتی نگاه کردن هم عادلانه باشد، آن هم از ناحیه پیامبری که مشکلات فراوانی اطراف او را احاطه کرده و هر روز آتش جنگی برافروخته می شد، با این حال باز عدالت را حتی در نگاه رعایت می نمود.

در آداب قضاوت آمده است که قاضی در نگاه کردن نیز باید عدالت را رعایت کند، حتی اگر یک طرف مخاصمه از سطوح بالای جامعه و دیگری از سطوح پایین باشد عدالت را در نگاه و در پاسخ سلام و در نشستن و ایستادن رعایت کند تا قاضی حساب کار خود را بکند که وقتی نگاه کردن باید عادلانه باشد

قضاوت و داوری باید تا چه حد عادلانه باشد!

این عمل پیامبر به مسلمانان درس می دهد که در تمام امور عدالت باید رعایت شود.

متأسفانه این دستور پیامبر فراموش شده و رابطه ها فوق ضابطه قرار گرفته است. در محیط اسلامی رابطه معنایی ندارد. علی(علیه السلام) با درسی که در داستان عقیل داد ثابت کرد که نزدیکترین رابطه نباید بر ضابطه مقدم شود.

امیدوارم این تعلیمات پیامبر مرتّب از رسانه ها گوشزد شود تا فراموش نشود.

بحث در مسأله ۳۹ در این بود که آیا رجوع به کفایت در حج شرط است؟ ادّله قائلین شرطیت رجوع به کفایت و ادّله قائلین به عدم شرطیت بیان شد. نکته مهمّ این بود که اندازه رجوع به کفایت چقدر است و تا چه زمان باید زندگیش تأمین باشد؟
مرحوم شهید ثانی کلام خوبی دارد و حقّ مسأله را ادا کرده و همان مطلبی را که ما اجمالاً اشاره کردیم ایشان با صراحت بیشتری بیان کرده و می فرمایند:

ما المراد بالكفاية عند القائل به ليس في كلامهم تصريح بشيء فيمكن أن يكون مؤونة السنة قوة أو فعلاً (بالقوة مثل کارگر و کارمند که مالی موجود ندارد و بالفعل مثل این که پول آماده دارد) لأنّها الكفاية و الغنى الشرعيّان و يمكن اعتبار ما فيه الكفاية عادتاً (چیزی که عادتاً کفایت می کند معتبر است یعنی بگویند زندگانی این شخص تأمین است و تعیین زمان لازم نیست) بحيث لا يحوجه صرف المال الحج إلى سؤال الناس (پولی که در حج صرف می کند، لطمه ای به زندگیش نزند) كما يشعر به رواية أبي الربيع (۲)
نتیجه: هر وقت رفتن به حج ضربه ای به زندگی متعارفش نزند چنین شخصی رجوع به کفایت دارد که در این صورت بسیاری از مسائل حل می شود.

از سوی دیگر بیان شد که در حج بذلی رجوع به کفایت شرط نیست چون حج لطمه ای به زندگیش

نمی زند و به او اجازه نمی دهند که این پول را صرف زندگی خود کند. از اینجا روشن می شود طلبایی که شهریه می گیرند اگر رفتن به حج به زندگی عادی آنها لطمه نمی زند و شهریه کفاف زندگیشان را می کند مستطیع هستند و می توانند به حج بروند.

فرع دوم:

کسانی که از خمس یا زکات استفاده می کنند و اگر به حج بروند پس از بازگشت باز با خمس و زکات اداره می شوند، آیا بر این اشخاص حج واجب است و مستطیع هستند؟
مرحوم امام و بعضی از محشّین عروه این افراد را مستطیع نمی دانند ولی مرحوم صاحب عروه اینها را مستطیع می داند و حق با ایشان است چون ادّله وجوب رجوع به کفایت این شخص را شامل است به این بیان که یکی از ادّله استطاعت عرفی بود که این شخص استطاعت عرفی دارد و دیگری دلیل لاجرح بود که این شخص حرج ندارد و دلیل دیگر روایت بود که می گفت در برگشت تکدی می کند که در مورد این شخص صدق نمی کند، پس مطابق ادّله آنهایی که زندگیشان از این راه اداره می شود رجوع به کفایت دارند.

بله اگر وقتی برگشت از دیگران مطالبه خمس و زکات کند، این رجوع به کفایت نیست، پس بهتر این است که تفصیل داده و بگوییم اگر زکات و خمس را بدون تقاضا به او می رسانند، رجوع به کفایت دارد و مستطیع است ولی اگر بر اساس تقاضا به او می دهند این نوعی تکفیف الناس است و مستطیع نیست.

فرع سوم:

شخصی که پس از بازگشت از حج تکدی می کند (معلوم می شود که در فرع دوم مرحوم امام تکفیف را نمی گوید) اگر چه زندگی او تأمین شود؛ رجوع به کفایت نیست و حرج است، هر چند این شخص به آن تن دهد و به دنبال این کار رود.

نتیجه: فرع دوم رجوع به کفایت است ولی فرع سوم رجوع به کفایت نیست چون استطاعت عرفی نیست و مشمول روایات پنج گانه نمی باشد و عسر و حرج است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۱۰۰ از أبواب آداب العشرة.

۲. مسالك، ج ۲، ص ۱۵۰.

107- م ۴۰ (لایجوز للولد و الوالد الأخذ من مال الآخر) - ۸۶/۰۲/۱۵

این بحث در عروه مسأله ۵۹ است که به صورت مفصل تر و آمیخته با استدلال بیان شده است.

مسأله ۴۰: لایجوز لكل من الولد و الوالد أن يأخذ من مال الآخر و یحجّ به و لایجب علی واحد منهما البذل له و لایجب علیه الحج و إن كان فقيراً و كانت نفقته علی الآخر و لم یکن نفقه السفر أزیّد من الحضر علی الأقوی.

عنوان مسأله:

جایز نیست پدر از مال پسر بردارد و به حج برود و همچنین بر پسر جایز نیست از مال پدر بردارد و بر هیچ یک واجب نیست هزینه حج را به دیگری بذل کند، حال اگر هر یک از پسر یا پدر واجب النفقه طرف دیگر باشند آیا نفقه حج هم جزء آن است؟ آیا اگر نفقه سفر حج با نفقه حضر یکی باشد در این صورت نفقه حج واجب است؟

در واقع مسأله دارای سه فرع است:

فرع اول: جایز نیست پدر، مال فرزند را بردارد و به حج برود و همچنین عکس آن.

فرع دوم: آیا بذل یکی به دیگری واجب است؟

فرع سوم: اگر نفقه خور او باشد و نفقه سفر به اندازه حضر باشد آیا حج واجب است؟

فرع اول:

این فرع محلّ اختلاف است و بعضی آن را جایز می دانند و بعضی جایز نمی دانند.

مرحوم شیخ طوسی از کسانی است که جایز می داند والد از مال ولد بردارد و به حج برود و در کتاب خلاف می فرماید:

إذا كان لولده مال روى أصحابنا أنه يجب عليه (پدر) الحج و يأخذ منه (مال ولد) قدر كفايته و يحجّ به و ليس للابن الامتناع منه و خالف جميع الفقهاء (فقهای عامّه) في ذلك، دليلنا (دلیل را روایاتی می داند که مخالفی هم ندارد) الأخبار المروية في هذا المعنى من جهة الخاصة (از طرق اهل بیت(علیهم السلام)) قد ذكرناها في الكتاب الكبير (۱) و ليس فيها ما يخالفها (در اخبار مخالف وجود ندارد در حالی که روایات مخالف هم داریم) تدلّ على اجماعهم على ذلك (از نقل اخبار و عدم وجود مخالف با آن اخبار، استفاده اجماع می کند که همان اجماع بر قاعده است) و ايضاً قوله (صلى الله عليه وآله): أنت و مالك لأبيك (ظاهر عبارت این است که این روایت را از منابع عامّه (۲) نقل می کند). (۳)

تا اینجا معلوم شد که شیخ طوسی در خلاف، هم فتوا به جواز داده و هم ادّعی اجماع می کند و هم ادّعی اخبار.

مرحوم صاحب جواهر (۴) بعد از نقل کلام مرحوم محقق که «لايجب» است می فرماید:

على الأشهر بل المشهور (پول برداشتن و حج به جای آوردن واجب نیست؛ بعد در ذیل کلامشان می فرمایند که چند نفر مخالفند) ... خلافاً للمحكى عن النهایة و الخلاف و التهذيب (هر سه کتاب برای شیخ است) و المهدّب (مهدّب الباء للقاضی) إلّا أنّ فی الأوّلین (نهایه و خلاف) النص على الوجوب و فی الآخر على الجواز ... لم نعرف من وافقه على ذلك غير المفيد (در حالی که قبل از این از قاضی هم نقل کرد، پس ظاهراً تناقض است ولی در اینجا منظورشان این است که موافقت وجوب را از غیر از مفید نمی داند ولی قبلاً جواز را می فرمود پس تناقضی نیست).

جمع بندی اقوال:

مشهور عدم جواز اخذ از مال ولد است و مخالف شیخ طوسی و مفید و قاضی است و ادّعی اجماع در واقع اجماع بر قاعده است، یعنی روایات نقل شده و مخالف نقل نشده پس از آن نتیجه گرفته اند که همه مطابق روایات فتوا داده اند و اجماعی است، بنابراین مشهور عدم جواز است و محشّین عروه اختلاف دارند و بسیاری قائل به عدم جوازند ولی بعضی جایز می دانند. عامّه هم مخالفند و جایز نمی دانند.

ادّله قائلین به عدم جواز:

۱- اصل:

اصل در اموال این است که کسی در مال دیگری نمی تواند تصرف کند جز با رضایت او که اصلی عقلایی است.

۲- آیات:

قرآن در یکجا می فرماید:

و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل (۵) و در جای دیگر می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم. (۶)

مطابق این آیات تصرف در مال غیر باید از روی رضایت باشد تا اکل مال بالباطل نشود و تصرف پدر در مال ولد بدون رضایت اکل مال بالباطل است.

۳- روایات عامه:

روایتی که می فرماید:

* ... فلا یحلّ لأحد أن یتصرّف فی مال غیره بغیر إذنہ ... (۷)

این روایت حدیث مفصّلی از امام زمان (علیه السلام) و معمول بهای اصحاب است و به عنوان یک اصل اساسی مطرح است.

روایت دیگر «الناس مسلّطون علی أموالهم» است و تصرف پدر بدون اذن ولد خلاف سلطه بر اموال است.

تعبیر دیگری در کلمات قدما این است که وقتی پدر در اموال ولد تصرف می کند مصداق ظلم است.

درست است که پدر و پسر روابط عاطفی دارند ولی مفهومش این نیست که پدر بدون اذن تصرف کند، بلکه

نفقه پدر در جایی که نیازمند است بر عهده پسر است ولی وقتی جزء نفقه نیست تصرف پدر بدون اذن

ظلم و عدوان است و ظلم و عدوان مطابق آیات و روایات حرام است.

۴- روایات خاصه:

روایات دو طایفه است و در ج ۱۲ وسائل در ابواب ما یکتسب به در باب ۷۸ آمده و روایات متعددی دارد.

طایفه اول:

روایاتی که می گوید جایز نیست و فقط به مقدار ضرورت و حاجت جایز است حتی امام حدیث «أنت و مالک لأبیک» را توجیه می کند.

طایفه دوم:

روایاتی که در اقلیت است و می فرماید جایز و واجب است.
این از روایات را بررسی می کنیم و باید توجه نمود که مسأله منحصر به حج نیست، به عنوان مثال در انفاق از مال پدر یا پسر هم می آید.
آیا این دو طایفه روایت جمع دلالتی دارد یا باید سراغ مرجّحات برویم؟

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۱۵.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۶۹.

۳. ج ۲، ص ۲۵۰.

۴. ج ۱۷، ص ۲۷۵ - ۲۷۷.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۸.

۶. سوره نساء، آیه ۲۹.

۷. وسائل، کتاب الخمس، ج ۶، ح ۶، باب ۳ از ابواب الانفال.

108- ادامه مسأله ۴۰ - ۸۶/۰۲/۱۶

بحث در مسأله ۴۰ از مسائل استطاعت و دارای سه فرع بود. فرع اوّل در این بود که آیا پدر می تواند از مال فرزندش بدون اجازه و رضایت او هزینه حج را بردارد و به زیارت خانه خدا برود و آیا حجّ واجب او محسوب می شود؟

این مسأله را می توان عمومی تر مطرح کرد و آن این که آیا پدر می تواند به هر منظور از اموال پسر بردارد؟ محلّ کلام جایی است که پدر برای زندگی روزمره و نفقه نیاز ندارد، بلکه برای زیارت و مسائلی که جزء ضروریات زندگی نیست می خواهد بردارد.

اقوال مسأله مطرح و بیان شد که قول مشهور عدم جواز بدون رضایت فرزند است؛ در مقابل قول غیر مشهور این بود که جایز بلکه واجب است از اموال ولد بردارد.

در اینجا جمله ای به اقوال اضافه می کنیم:

از بیان مرحوم شیخ در تهذیب استفاده می شود که مرحوم مفید قائل به جواز است و صاحب جواهر غیر از شیخ طوسی، مفید را هم در مقنعه مخالف می داند.

در بررسی مقنعه چیزی در این باره یافت نشد که شاید به این جهت است که مقنعه نسخ مختلف داشته و رای به جواز در بعضی از نسخ نیامده است. به هر حال مخالفت مرحوم مفید را نباید خیلی قطعی دانست، پس عمده مخالف شیخ طوسی و قاضی در مهذب است.

ادله قائلین به عدم جواز بیان شد و دلیل آخر آنها روایات خاصه بود که در مورد اخذ ولد از مال والد به خصوص در مورد حج وارد شده است. روایات دو طایفه است که در بین روایات صحیح و ضعیف وجود دارد و چون متعدد است نیاز به بررسی اسناد نیست.

طایفه اول: روایات قائلین به عدم جواز

* ... عن محمد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال سألته عن الرجل يحتاج إلى

مال إبنه قال يأكل منه ماشاء من غير صرف (تعبیر «یحتاج» در سؤال راوی است ولی ذهنیت راوی این

است که بدون احتیاج نمی شود و امام می فرماید در صورت احتیاج بدون اسراف اشکالی ندارد، پس امام

ذهن راوی را امضا کرده ولو در کلام امام احتیاج نیامده است) و قال فی کتاب علی (عليه السلام) إن الولد

لا يأخذ من مال والده شيئاً إلّا بإذنه و الوالد يأخذ من مال إبنه ما شاء وله أن يقع علی جاریه إبنه إذا لم یکن

الابن وقع علیها و ذکر آن رسول الله قال لرجل أنت و مالک لأبیک (ذیل روایت کاملاً دلیل بر جواز و صدر

آن دلیل بر عدم جواز یا لااقل مشعر به عدم جواز است). (۱)

* و عنه عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر (عليه السلام): إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال لرجل: أنت و مالك لأبيك ثم قال: أبو جعفر (عليه السلام): ما أحب أن يأخذ من مال ابنه إلا ما احتاج إليه مما لابد منه (صدر روایت به قول عدم جواز می خورد و تعبیر «ما أحب» دلیل بر حرمت نیست) **إن الله لا يحب الفساد** (ذیل معنا را تغییر می دهد، یعنی اگر بیش از لابد منه بگیرد فساد است، پس به قرینه ذیل، ما أحبّ معنای حرمت دارد نه کراهت) (۲).

* و باسناده عن الحسين بن سعيد (اسناد شیخ طوسی به «حسین بن سعید» صحیح و سند معتبر است) ... قال: سألته يعني أبا عبد الله (عليه السلام) ماذا للوالد من ماله ولده؟ قال: أمّا إذا أنفق عليه ولده بأحسن النفقة فليس له أن يأخذ من ماله شيئاً و إن كان لوالده جارية للولد فيها نصيب فليس له أن يبطأها (اگر جایز بود، چرا حرام باشد) **إلا أن يقوّمها قيمة تصير لولده قيمتها عليه** (پول را بدهد و مالک تمام شود و بعد وطنی جایز شود، پس صدر و ذیل عدم جواز را می گوید) قال: و يعلن ذلك قال: و سألته عن الوالد أيرزأ (بهره داشتن) من مال ولده شيئاً؟ قال: نعم و لا يرز الوالد من مال والده شيئاً إلا بإذنه فإن كان للرجل ولد صغار لهم جارية فأحبّ أن يقتضيها فليقوّمها على نفسه قيمة ثم ليضع بها ماشاء ... (۳).

* ... عن محمد بن مسلم (سند معتبر است) عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن رجل لابنه مال فيحتاج الأب إليه قال: يأكل منه فأما الأم فلا تأكل منه إلا قرضاً على نفسها (چون مادر نفقه خور پدر است، نمی تواند). (۴).

* ... عن سهل بن زياد (ضعیف است) ... عن أبي ابراهيم (موسی بن جعفر (عليه السلام)) قال: سألته عن الرجل يأكل من مال ولده؟ قال: لا إلا أن يضطرّ إليه فيأكل منه بالمعروف (دالالت این روایت قوی تر است و حمیری هم در قرب الاسناد نقل کرده که سند ایشان هم خالی از ضعف نیست) (۵).

* ... عن الحسين بن أبي العلاء قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): ما يحلّ للرجل من مال ولده؟ قال: قوته بغير سرف إذا اضطرّ إليه (راوی از معنای «أنت و مالك لأبيك» که در روایات اهل سنت و شیعه آمده سؤال می کند) قال فقلت له: فقول رسول الله (صلى الله عليه وآله) للرجل الذي أتاه فقدهم أباه (پیامبر پدر را مقدّم داشت) فقال له: أنت و مالك لأبيك فقال: إنّما جاء بأبيه إلى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال يا رسول

الله(صلی الله علیه وآله) هذا أبی و قد ظلمنی میراثی عن أمّی فأخبره الأب أنّه قد أنفقّه علیه (ولد) و علی نفسه و قال: أنت و مالک لأبیک و لم یکن عند الرجل شیء أو کان رسول الله(صلی الله علیه وآله)یحبس الأب للابن؟! (۶)

تلخیص ممّا ذکرنا؛ عده ای از روایات داریم که نیمی از آنها را شیخ طوسی در تهذیب و نیم دیگر را کلینی نقل کرده است و شیخ طوسی با وجود نقل روایات می فرماید روایات اصحاب دلالت بر جواز دارد و روایات عدم جواز را نادیده گرفته و یا تخصیص زده است.

در بین روایات صحیح و ضعیف و قوی الدلالة و ضعیف الدلالة وجود دارد ولی از مجموع روایات به عنوان اصل کلی استفاده می شود که لایجوز للوالد الأخذ من مال الولد که شامل حج هم می شود.

۱. وسائل، ج ۱۲، ح ۱، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۲. وسائل، ج ۱۲، ح ۲، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۳. وسائل، ج ۱۲، ح ۳، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۴. وسائل، ج ۱۲، ح ۵، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۵. وسائل، ج ۱۲، ح ۶، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

۶. وسائل، ج ۱۲، ح ۸، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.

109- ادامه مسأله ۴۰ - ۸۶/۰۲/۱۷

بحث در مسأله ۴۰ از مسائل استطاعت در این بود که مشهور قائلند که پدر از اموال فرزند برای حج نمی تواند بردارد؛ در مقابل بعضی قائلند که می تواند - بلکه واجب است - از اموال فرزند بردارد و به حج برود.

آخرین دلیل قائلین به عدم جواز روایات خاصه بود، شش روایت بیان شد که بعضی صحیح و بعضی ضعیف بود.

در باب ۷۹ از ابواب مایکتسب به، دو روایت است که یکی موافق با عدم جواز و دیگری موافق با جواز است و اما روایت موافق با عدم جواز روایت ذیل است:

* ... عن الحسن بن محبوب (سند معتبر است) قال: كتبت إلى أبي الحسن (عليه السلام) إني كنت وهبت لابنة لي جارية حيث زوجها فلم تزل عندها و في بيت زوجها حتى مات زوجها فرجعت إلي هي و الجارية أفيجل لي أن أطأ الجارية؟ قال: قومها قيمة عادلة (هبة به ذی رحم قابل بازگشت نیست، پس قیمت را باید بپردازد و بعد ملک او می شود نه این که بتواند بدون اجازه در اموال فرزند تصرف کند) و أشهد علی ذلك ثم إن شئت فطأها (اگر تصرف در اموال فرزند برای پدر حلال بود، قیمت گذاری معنا نداشت، پس معلوم می شود پدر حق تصرف در اموال فرزند را بدون اجازه ندارد). (۱)

طایفه دوم:

روایاتی که تصرف والد را در مال ولد بدون اجازه جایز می داند. اولین حدیث روایت یک این باب است که در جلسه قبل بیان شد که صدر آن عدم جواز و ذیل جواز را می فرمود. حدیث بعد از همه احادیث مهمتر و ظاهراً مخصوص باب حج است و تمام کسانی که تصرف والد را در مال ولد در حج اجازه می دهند به این روایت تمسک کرده اند.

* ... عن سعيد بن يسار قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أيجع الرجل من مال ابنه و هو صغير؟ قال: نعم: فقلت يجع حجة الاسلام و ینفق منه (آیا انفاق در حجة الاسلام را می گوید یا مطلق انفاق مراد است؟) قال: نعم بالمعروف ثم قال: نعم يجع منه و ینفق منه إن مال الولد للوالد و ليس للوالد أن يأخذ من مال والده إلا بإذنه. (۲)

آیا این حدیث مخصوص باب حج است تا بگوییم اخصّ از تمام احادیث است؟ قلنا: در این حدیث قرائنی است که نشان می دهد مخصوص به حج نیست و کلّ تصرفات را می گوید چون: اولاً: تعبیر «ینفق» دارد که مخصوص و مقید به حج نشده است.

ثانیاً: تعلیل می کند که «إنّ مال الولد للوالد» که این قرینه می شود که تمام تصرفات را می گوید پس

روایت خاص نیست تا نسبت بین آن و روایات دیگر عام و خاص باشد بلکه تعارض است.

ثالثاً؛ روایت می فرماید پسر حق ندارد که چیزی از اموال پدر را بگیرد و مطلق است پس معلوم می شود که صدر هم مطلق است، بنابراین روایت خاص به حج نیست و نمی توان روایات سابق را به آن تخصیص زد، بلکه تعارض است.

*** ... عن عبیس بن هشام** (ثقه است) **عن عبدالکریم** (چند نفر به این نام در کتب رجال داریم ولی به قرینه عبس، عبدالکریم ابن عمرو ثقه است) **عن ابن اُبی یعفور** (از بزرگان ثقات) **عن اُبی عبدالله (علیه السلام) فی الرجل یکون لولده مال فأحبّ أن يأخذ منه قال: فلیأخذ (ظاهراً بدون اجازه) و إن کانت أمّه حیّاً فما أحبّ أن تأخذ منه شیئاً إلّا قرضاً علی نفسها. (۳)**

دلالّت و سند روایت خوب است.

*** ... عن محمد بن سنان** (ضعیف است) **أنّ الرضا (علیه السلام) کتب إلیه فیما کتب من جواب مسائله** (یکی از امتیازات روایات امام رضا (علیه السلام) این است که علل احکام در آن بیان شده که این امر به واسطه موقعیت زمانی ایشان است) **و علّة تحلیل مال الولد لوالده بغير إذنّه** (کأنّ تحلیل را مسلم گرفته و علّت آن را بیان می کنند) **و لیس ذلک للولد لأنّ الولد موهوب للوالد فی قوله عزّوجلّ «یهب لمن یشاء إنائاً و یهب لمن یشاء الذکور»** (آیا این هبه مثل هبه به عبید و اماء است که می گویند العبد و ما فی یده لمولاه، چون عبد مال مولی است و مالکیت عبد طولی است و فرزند هم این گونه است یا این که نه این یک بیان لطیف برای تقریب به ذهن است، چون نسبت به مذکر و مؤنث یکسان است و مالکیت نیست) **مع أنّه المأخوذ بمؤنّته صغیراً و کبیراً و المنسوب إلیه و المدعوّ له لقوله عزّوجلّ «ادعوهم لأبائهم»** (کأنّ لام ملکیت است) **هو اقسط عندالله و لقول النبی (صلی الله علیه وآله): أنت و مالک لأبیک و لیس للوالده مثل ذلک (۴).**

...

در اینجا امام اجازه فرمود ولی آیا دلایل حقّ شرعی ایجاد می کند یا حقّ اخلاقی؟ لحن دلیل حقّ اخلاقی است و از جمله روایاتی که برای جمع استفاده می کنیم همین روایت است و دلیل مذکور در روایت، تعبیرات اخلاقی است.

حدیث «أنت و مالک لأبیک» در حدود بیست کتاب از کتب اهل سنت آمده است، از جمله در الأمّ شافعی، مغنی ابن قدامه مبسوط سرخسی، بدایة المجتهد، المجموع نووی و ... و بحث خواهیم کرد که این حکم در روایت نبوی حکم اخلاقی است یا یک حکم شرعی و فقهی.

* ... علی بن جعفر فی کتابه (ظاهراً کتاب علی بن جعفر پیش صاحب وسائل بوده پس می توانیم حدیث را صحیح و معتبر بدانیم) عن أخیه موسی بن جعفر (علیه السلام) قال: سألته عن الرجل یكون لولده جاریةً أیطأها؟ قال: إن أحبّ و إن کان لولده مال و أحبّ أن يأخذ منه فلیأخذ (آیا می توان این صدر را بر قرض حمل کرد؟ خیر، چون ذیل تصریح به قرض مادر دارد که به قرینه مقابله معنایش این است که پدر بدون قرض و اذن بردارد، پس سند و دلالت روایت خوب است و اجازه اخذ می دهد). ... (۵)

* ... عن اسحاق بن عمّار (سند معتبر است) عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال سألته عن الوالد یحلّ له من مال ولده إذا احتاج إلیه؟ قال: نعم ... قال: و إن کان للرجل جاریة فأبوه أملك بها أن یقع علیها ما لم یمسّها الابن. (۶)

ذیل روایت در مورد جواز است.

-
۱. وسائل، ج ۱۲، ح ۱، باب ۷۹ از ابواب ما یکتسب به.
 ۲. وسائل، ج ۱۲، ح ۴، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
 ۳. وسائل، ج ۱۲، ح ۷، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
 ۴. وسائل، ج ۱۲، ح ۹، باب ۸ از ابواب ما یکتسب به.
 ۵. ح ۱۰، باب ۷۸ از ابواب ما یکتسب به.
 ۶. ح ۲، باب ۷۹ از ابواب ما یکتسب به.

بحث در مسأله ۴۰ در این بود که آیا والد می تواند بدون اجازه از مال ولد بردارد و به حج برود؟ بیان شد که مشهور عدم جواز است و دلیل عمده مسأله روایات بود. روایات دو طایفه بود، گروه بیشتری از روایات اجازه تصرف نمی داد و گروه دیگر اجازه تصرف می داد. در مستدرک هم روایاتی از هر دو طرف آمده که مضامین آنها قریب الالفق است. (۱)

جمع بین روایات:

آیا این دو طایفه روایات جمع عرفی و دلالتی دارد؟

چهار طریق جمع ذکر شده است:

۱- روایت «سعید بن یسار» صحیح و در خصوص حج است، بنابراین روایات عدم جواز را که عام است تخصیص می زند.

قلنا: این جمع قابل قبول نیست، چون روایت «سعید بن یسار» خاص نیست بلکه غیر از حج را هم شامل و در مورد کل تصرفات است، پس عام و خاص نیست بلکه تعارض است و این جمع صحیح نیست.

۲- روایات مجوزّه در مورد قرض و روایات نافیه که منع از تصرف می کند، اخذ بدون قرض را می گوید که در این جمع هم روایات نافیه را مقدّم می شود.

قلنا: این جمع نیز قابل قبول نیست، چون بعضی از روایات می فرمود بر پدر به صورت مطلق جایز است و بر مادر فقط به عنوان قرض جایز است یعنی بر پدر بدون قرض هم جایز است، پس این جمع برای بعضی از روایات خوب است.

۳- جواز را حمل کنیم بر جایی که سه شرط در آن است (این جمع را مرحوم صاحب وسائل در باب ۷۸ دارد):

اولاً، پدر نفقه خور پسر باشد (فقیر باشد).

ثانیاً، خرج سفر و حضر یکی باشد.

ثالثاً، قبلاً حج بر او واجب شده باشد.

قلنا: این جمع توأم با تکلف است، چون جایی نداریم که نفقه سفر و حضر یکی باشد. البته گاهی ممکن

است هزینه سفر و حضر یکی باشد، مثلاً در جایی که پیاده از مدینه به مکه می رفتند - که تعداد آنها کم نبود - نفقه آنها با حضر یکی بود که در زمان ما خیلی کم است و مشکل بتوانیم برای آن مصداق پیدا کنیم.

۴- این طریق جمع از بقیه طرق بهتر است به این بیان که بگوییم برای فرزند مستحب است، به عبارت دیگر همه روایات مجوز لحنش «أنت و مالک لأبیک» است و این یک حکم اخلاقی است و شاهد آن این که در تعدادی از روایات مجوز به «أنت و مالک لأبیک» استدلال شده و قرآینی داشتیم که این حکم اخلاقی است نه وجوبی فقهی.

اگر این طرق جمع را بپسندیم، نوبت به اعمال مرجحات نمی رسد، ولی اگر نپذیریم، روایات متعارض می شوند و باید بررسی کنیم که در مقام تعارض مرجحات با کدام طرف است؟ در اعمال مرجحات اختلاف نظر است؛ بعضی معتقدند که مرجحات به همان ترتیبی است که در روایات وارد شده که ابتدای آن شهرت است (خذ بما اشتهر بین اصحابک) و بعد موافقت کتاب الله (خذ بما وافق الکتاب) و سوم مخالفت عامه است (خذ بما خالف العامة).

در مقابل بعضی معتقدند که اینها به تخییر است و راوی به ترتیب سؤال کرده است. ما معتقدیم که ظاهر ادله ترتیب است. اگر مبنا ترتیب باشد روایات لایجوز اولی است، چون اولاً، از نظر فتوا مشهور است، ثانیاً، کتاب الله که با لایجوز موافق است چون کتاب الله می فرماید: **«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»** (۲) و این تجاره عن تراض نیست.

مرجح سوم برای گروه دوم است (یجوز) چون فقهای عامه قائل به جواز هستند ولی تا مرجح اول و دوم هست نوبت به مرجح سوم نمی رسد.

علاوه بر این سیره متشرعه بر این است که پدر برای برداشتن از اموال فرزند اجازه می گیرد و سیره عقلاً محکمتر است و به هیچ کس اجازه تصرف در مال دیگری بدون اجازه نمی دهد. بنابراین دو مرجح به علاوه سیره متشرعه و عقلاً و دلیل لاضرر موافق قول «لایجوز» است و جهات متعددی در اینجا جمع است. **أضف إلى ذلك**؛ روایت سعید بن یسار و امثال آن حجت نیست، چون معرض عنهای اصحاب است، پس

اصلاً تعارضی نیست، بنابراین شکّی نیست که در این مسأله مطابق تحریر و عروه قائل می شویم که پدر نمی تواند در اموال پسر تصرف کند.

فرع دوم: هل يجب علی الولد البذل؟

جواب این فرع از مطالب گذشته روشن می شود یعنی بذل بر ولد واجب نیست بلکه مستحب است و اصل عدم وجوب و براءت است و از ادله سابقه عدم وجوب استفاده می شود و فقط اگر محتاج باشد نفقه واجب است.

فرع سوم: لو كان نفقة السفر مساوياً لنفقة الحضر هل تجب علی الوالد الحج؟

پدر می گوید نفقه من را بده تا به حج بروم و فرض این است که پسر نفقه را می دهد، آیا بر پدر واجب است حج برود؟

مرحوم صاحب عروه می فرماید بعید نیست که واجب باشد، چون مستطیع است ولی مرحوم امام واجب نمی داند. در میان محشّین عروه کسی مانند امام نیست که واجب ندانسته باشد و بعضی هم سکوت کرده اند. مرحوم امام می فرماید اگر حج برود حجة الاسلام محسوب نمی شود که شاید نظرشان این بوده که این نه استطاعت بذلی است و نه استطاعت عرفی؛ بذلی نیست چون پسر نفقه را برای حج نداده و استطاعتی نیست چون چیزی ندارد و نفقه خور فرزند است.

در نفقه ولد به اب تملیک شرط نیست و اباحه در تصرف کافی است به خلاف نفقه زوج به زوجه که تملیک است، پس نفقه ملک پدر نیست و مستطیع نمی باشد. این غایت توجیهی است که برای کلام امام می توان بیان کرد.

ولكن الإنصاف؛ حق با صاحب عروه و جماعت محشّین است، چون استطاعت شرطش تملیک نیست بلکه توانایی حج است و این پدر مصداق من استطاع می باشد، چون نفقه را پسر داده و راه را هم پیاده می رود، پس چون شرط استطاعت تملیک نیست، این شخص مستطیع است و حج بر او واجب است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ح ۴ و ۵، باب ۶۲ از ابواب ما یکتسب به از طایفه اوّل و حدیث ۱ و ۲ و ۶ و ۷ از طایفه دوّم است.

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.

111- م ۴۱ (لو حصلت الاستطاعة لایجب أن یحج من ماله) - ۸۶/۰۲/۱۹

«حدیث اخلاقی: حق همسفر»

مقدمه:

یکی از آداب اجتماعی اسلام این است که اگر مسلمانی با کسی همسفر شد از اسم و مشخصات او بپرسد. در روایات آمده که از عجز است اگر با کسی مسافرت کند و از نام و مشخصات او با خبر نشود. در بعضی از روایات هم آمده که از جفاست که با کسی مسافرت کنید و اسم و مشخصات او را ندانید.

متن حدیث:

قال الصادق (علیه السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): إذا أحبّ أحدکم أخاه المسلم فلیسأله عن إسمه و اسم أبیه و اسم قبیلته و عشیرته فإن من حقّه الواجب و صدق الإخاء (أخوّت صادق) أن یسأله عن ذلك و إلّا فإنّها معرفه حمق. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر هر یک از شما برادر مسلمانش را دوست دارد از نام او و پدرش و نام قبیله و خانواده اش جويا شود که از جمله حقوق واجب و برادری صادقانه این است که از این امور سؤال کند و اگر از چیزی سؤال نکند آشنایی احمقانه است.

شرح حدیث:

انسان در سفر روستای زیادی پیدا می کند که باید آنها را حفظ کند و ممکن است دلیل این برنامه اسلام به این جهت باشد که در آینده به او نیاز پیدا کند یا مطلبی گفته و همسرش را رنجیده خاطر کرده و

می خواهد عذرخواهی کند یا مطلب حکمت آمیزی از او شنیده ولی فراموش کرده که اگر اسم و آدرس او را داشته باشد می تواند در وقت نیاز به او رجوع کند.

در دنیای امروز این مسائل عاطفی بسیار کمرنگ شده است به گونه ای که دو نفر چندین سال همسایه اند ولی اسم همدیگر را نمی دانند.

اسلام دینی اجتماعی و دین محبت و عاطفه است و تمام برنامه های اسلامی در همین مسیر است.

از جمله شعارهای اسلامی این است که «**ید الله مع الجماعة**» و گفته شده «الشاذ من الغنم للذئب» اگر یک گوسفند از گله جدا شود طعمه گرگ است؛ گرگان اجتماعی هم در کمینند و شخصیت انسان را از بین می برند. شعار دیگر «علیکم بالسواد الأعظم» است یعنی شهرهای بزرگتر از شهرهای کوچکتر بهتر است، چرا که علما و دانشمندان در آن بیشترند.

در شعار دیگر عبادت که رابطه انسان با خداست اغلب به صورت جماعت است، عبادات روزانه، هفتگی و سالانه؛ جماعت روزانه مثل نمازهای یومیّه و جماعت هفتگی مثل نماز جمعه و جماعت سالانه مثل حج خانه خداست.

عبادت رابطه خلق و خالق است ولی در آن رابطه خلق با خلق در نظر گرفته شده و ضمائی که در نماز است همه به صورت جمع آمده و نشان دهنده اهمیت اسلام به جماعت است که لازمه آن عاطفه و محبت و صمیمت است و اجتماع مایه پیشرفت است.

ابزار کار مرحوم امام هم در پیروزی انقلاب راهپیمائی ها و اجتماعات بود.

مسألة ۴۱: لو حصلت الاستطاعة لایجب أن یحجّ من ماله فلو حجّ متسکعاً أو من مال غیره (دو صورت دارد

غصبی و غیر غصبی) ولو غصباً صحّ و أجزاءه نعم الأحوط عدم صحّة صلوٰة الطواف مع غصبیّة ثوبه و لو

شراه (معمولاً «شراء» به معنی فروختن و «اشتراء» به معنی خریدن است و کمتر به خریدن، شراء

می گویند) **بِالذِّمَّة** (گاهی بر ذمه می خرد و پول آن را بعداً می دهد که دو حالت دارد: گاه نیتش این است که با مال غصبی ذمه را ادا کند که در این صورت بعضی او را مانند سارق می دانند ولی گاهی از اوّل نیتی ندارد و بعداً با مال غصبی ذمه را ادا می کند که در این صورت جنسی را که خریده مال اوست و حرام نیست بلکه ذمه اش مشغول به آن پول است. گاهی هم در ذمه نیست و معامله شخصیّه و عینیّه است و پول غصبی می دهد و مال را می گیرد که در این صورت مسلم حج باطل است) **أو شری الهدی**

کذلک (بالذِّمَّة) فإن کان بناءه الأداء من الغصب ففيه إشکال و إلّا فلا إشکال فی الصحّة و فی بطلانه مع غصبیّة ثوب الإحرام و السعی إشکال و الأحوط الاجتناب.

عنوان مسأله:

انسان مستطیع گاه با پول خودش به حج می رود که بحثی ندارد ولی سه حالت دیگر هم متصور است:

۱- مستطیع است ولی متسکّعاً به سوی خانه خدا می رود و با تقاضای کمک و با زحمت خودش را به حج می رساند و از استطاعت استفاده نمی کند این شخص چون مستطیع بوده حجّش صحیح است. «متسکّع» از ماده «سکع» و به معنی راه رفتن همراه با تکلف و سختی است، بدون این که از پولش استفاده کند.

۲- مستطیع است ولی دیگری با رضایت خود از او می خواهد که همراهش به حج برود که در این صورت نیز حجّ او صحیح است چون مستطیع بوده و شرطش این نیست که از همان پول استطاعت خرج حج کند.

۳- با مال غصبی به حج می رود، آیا حجّش صحیح است؟ وقوف به عرفات و مشعر و رمی جمرات و حتی سعی مشکلی ندارد، چون لباس جز وقوف و رمی و مشی نیست و پنج امر مشکل دارد:

۱- احرام

۲- طواف

۳- نماز طواف

۴- سعی

۵- قربانی

با حلّ این مسأله چند مسأله دیگر هم حل می شود و مسأله جامع الأطراف و مهمّ است. محلّ بحث ما در

اینجا صورت سوم است و صورت اول و دوم محل بحث نیست.

در مورد صورت اول و دوم (متسکع و مال حلال غیر) بیان شد که حجتان صحیح است. مرحوم صاحب مدارک می فرماید:

ولو اجمعت الشرائط فحج متسكعاً أو فی نفقه غیره أجزاء عن الفرض هذا ممّا لاخلاف فيه بين العلماء.(۲)
مرحوم نراقی می فرماید:

لو حجّ المستطيع تسكعاً أو فی نفقه غیره أجزاء عن الفرض بلا خلاف فيه بين العلماء.(۳)
مرحوم صاحب جواهر هم فرع اول و دوم را مطرح کرده و می فرماید:

فلاخلاف كما لااشكال نصّوا فتوى ... بل الإجماع بقسميه عليه.(۴)

دلیل صحت حج در فرع اول و دوم:

در این دو صورت اطلاقات اوامر می گوید حج بجای آور و نگفته که از مال خودش حج به جای آورد و قیدی ندارد؛ پس مستطیع است به عنوان مثال وقتی امر کرد که وقوف به عرفات کن مطلق بود و امر دلیل بر اجزا است.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۳، باب ۱۰۱ از ابواب آداب العشرة.

۲. ج ۷، ص ۷۹.

۳. مستند، ج ۱۱، ص ۶۸.

۴. ج ۱۷، ص ۳۱۰.

112- ادامه مسأله ۴۱ - ۸۶/۰۲/۲۲

بحث در مسأله ۴۱ از مسائل استطاعت دارای سه فرع بود. فرع اول در این بود که اگر شخص مستطیع متسکعاً به حج برود حجّش صحیح و مجزی از حجّه الاسلام است.

فرع دوم در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غیر با رضایت او به حج برود، مجزی از حجة الاسلام است.

فرع سوم: حج با مال غصبی

اگر شخص مستطیع در حالی که مال حلال دارد با مال مغضوب به حج برود آیا حش صحیح است و حجة الاسلام محسوب می شود؟

در این مسأله اقوی است:

قول اول: ظاهر کلام مرحوم صاحب حدائق این است که به هیچ وجه مجزی نیست و فقط لباس احرام و طواف و نماز طواف و سعی و هدی را نگفته بلکه مطلق فرموده است:

إنّ ظواهر الأخبار الواردة (بزرگان در این مسأله نصّی قائل نشده اند) فی هذا المقام هو بطلان الحج بالمال الحرام مطلقاً. (۱)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید دلیل ما ظاهر روایات باب است در حالی که روایتی نداریم؛ البتّه در باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه روایاتی داریم که شاید مراد ایشان این روایات باشد که دلالت دارد بر این که اگر کسی با مال حرام حج بجای آورد از او قبول نمی شود.

آیا این روایات آن گونه که صاحب حدائق تصوّر فرموده واقعاً دلالت بر بطلان دارد یا مراد از عدم قبول چیز دیگری است؟ آیا صحت و قبول دو برنامه است یا صحت همان قبول و قبول همان صحت است؟ فعلاً از این اخبار بحث نمی کنیم و بعد از آن که به حسب قاعده مسأله را حل کردیم سراغ روایات این باب رفته و از آن بحث خواهیم کرد.

قول دوم: مرحوم صاحب عروه و بعضی از محشّین عروه معتقدند که در امور خمسه (ثوب احرام، ثوب

طواف، ثوب نماز طواف، ثوب سعی و هدی) آن عمل باطل و بقیّه اعمال صحیح است.

قول سوم: بعضی مثل مرحوم آقای خویی (۲) بین این پنج تا هم فرق گذاشته اند به این بیان که معتقدند

ثوب احرام اگر حرام باشد، احرام باطل نمی شود چون ثوب احرام شرط احرام نیست بلکه واجب مستقلی است بنابراین، بطلان ثوب احرام، احرام باطل نمی شود و هکذا اگر در هنگام سعی ثوب غصبی باشد، اشکال

ندارد چون شرط سعی ستر نیست؛ معنی این کلام این است که عریان هم می توان سعی کرد. ایشان در طواف و نماز طواف، ثوب را شرط می دانند و آن را می پذیرند، البتّه می فرمایند که ساتر باید حلال باشد و زائد بر آن لازم نیست. در مورد هدی هم تفصیل فائند به این بیان که اگر به ذمه بخرد و بعد پول آن را از مال غصبی بدهد صحیح است ولی اگر به بیع شخصی بخرد و پول آن را از مال غصبی بدهد صحیح نیست. تفصیل دیگری هم مثل تفصیل مرحوم امام در مسأله است که فقط نماز طواف را در صورت غصبی بودن صحیح نمی دانند.

ادّله:

۱- قاعده:

فقهائ مسّلم گرفته اند که در این مسأله نصّی نداریم و به همین جهت سراغ قواعد رفته اند. قاعده ای که در اینجا به آن استدلال شده، قاعده اجتماع امر و نهی است و به عبارت دیگر در امر حرام قصد قربت متصوّر نیست. کلید مسأله این قاعده کلی است که «لایجوز قصد القربۀ بالحرام» چون اجتماع امر و نهی می شود. در این صورت تا رسیدن به میقات جزء حج نبوده و مقدّمه است و حرام بودن پول ضرر نمی زند، به گونه ای که اگر از میقات با پول حلال به مشعر برود اشکال ندارد. حال اگر از میقات به مشعر هم با وسیله حرام برود باز حرمت مقدّمه ضرر نمی زند، همچنین سوار شدن به مرکب غصبی و رفتن برای نماز، موجب بطلان نماز نمی شود.

سؤال: این بحثها به حکم عقل است آیا به حسب عرف هم این گونه است؛ یعنی اگر با مال حرام برود اشکال ندارد؟ بعید است عرف این را بپذیرد. به عنوان مثال گفته شده که اگر در نماز حرامی بجای آورد که با نماز متحد نیست، ضرر نمی زند، حال اگر کسی نماز بخواند در حالی که زنی عریان در مقابل اوست که تمام توجه او به آن زن است آیا این نماز با قصد قربت است، در عین این که این حرام متحد با نماز نیست؟!

بنابراین ما در قصد قربت دقّت عقلی را معتبر نمی دانیم بلکه جای عرف است، حال پس از مقدّمات به

سراغ آن پنج امر می رویم؛ ما لباس احرام را شرط می دانیم در حالی که آقای خویی آن را واجب مستقل می داند و چون شرط است در جایی که از مال حرام باشد قصد قربت ممکن نیست و احرامش باطل است چون قصد قربت به فعل حرام نمی توان کرد.

در مورد طواف، ستر قطعاً شرط است وحتّی در طواف غیر از ستر عاری هم نباید باشد چون از طواف عاری نهی شده بنابراین نه تنها باید ستر حلال باشد بلکه عاری هم نباید باشد و اگر لباس احرام حرام باشد نمی تواند قصد قربت کند و چون طواف عبادت است بدون قصد قربت باطل است.

سوّمین امر نماز طواف است که در آن نیز ساتر باید حلال باشد، چون ستر شرط نماز است و قصد قربت با حرام متصوّر نیست و نماز باطل است. حال اگر غیر از ساتر بقیّه لباس از حرام باشد آیا نماز صحیح است؟ ظاهر عبارت آقای خویی این است که نمازش صحیح است.

إن قلت: حرکات نماز حرکات در ثوب حرام است.

قلنا: اینها سبب و مسبّب نیستند و دو فعل است که همراه هم انجام می شود؛ حرکات صلاتی، واجب و حرکات غیر صلاتی، حرام است، پس دو فعل متعارف است یعنی در آن واحد فعل صلاتی انجام می دهد و لباس را حرکت می دهد.

آیا مصلّی، اوّل بدن را حرکت می دهد و لباس تبعاً للبدن حرکت می کند یا دو کار را با هم انجام می دهد؟

لباس به تبع بدن حرکت می کند، پس اگر حرکت لباس حرام باشد سبب که حرکت بدن است باید حرام باشد و حرمت به سبب سرایت می کند.

آیا می توان به واسطه حرکتی که سبب حرام می شود تقرب پیدا کرد؟

خیر ممکن نیست به چیزی که حرام است قصد قربت کند بنابراین همه لباسها حکم ساتر را دارد و اگر حرام باشد، قصد قربت ممکن نیست البتّه اگر در داخل جیب پول حرام باشد، موجب بطلان نیست چون تصرّف در پول غصبی به خرج کردن آن است و در جیب بودن تصرّف نیست.

در مورد سعی هم همان بحثی که در نماز کردیم، خواهد آمد؛ یعنی ما ستر را در سعی لازم می دانیم و

ستر شرط آن است، بنابراین با ستر غصبی قصد قربت صحیح نیست و اما در مورد لباس غیر ساتر هم همان حرفی که در نماز گفتیم این جا می آید یعنی سعی، حرکت کردن است و به سبب آن لباس هم حرکت می کند که اگر سبب حرام شود قصد قربت ممکن نیست بنابراین در هر چهار امر لباس باید حلال باشد و لباس غصبی صحیح نیست.

۱. ج ۱۴، ص ۱۲۲.

۲. المعتمد، ج ۲۶، ص ۱۶۷.

113- ادامه مسأله ۴۱ - ۸۶/۰۲/۲۳

بحث در مسأله ۴۱ در این بود که اگر شخص مستطیع با مال غصبی به حج برود آیا حجّش قبول است؟ بحثهای مختلفی داشت و بیان شد که اگر در امور خمس مال غصبی نباشد حج او صحیح است. پنجمین امر قربانی بوده اگر مال حرام را برای خرید قربانی استفاده کند، سه صورت متصور است:

۱- بیع به صورت بیع شخصی و نقدی باشد نه بیع در ذمه، یعنی مال حرام را می دهد و قربانی می خرد و چون مالک نمی شود قربانی باطل است.

نکته: معیار در بیع نقدی و شخصی چیست؟ بعضی معتقدند معیار «اشتریت هذا بهذا» است یعنی با یک دست پول بدهد و با دست دیگر در مقابل آن جنس را بگیرد ولی اگر بعد از خرید از جیبش پول در آورد و بدهد بیع نقدی نیست و بیع در ذمه است. ولی ما معتقدیم مردم این گونه معامله نمی کنند و جایی که مقابله نیست و اول جنس را گرفته و بعد پول آن را می پردازد بیع در ذمه نمی دانند؛ بلکه تا مادامی که پول نداده معامله تمام نیست ولی این که در این مدت که پول را از جیب در آورد، بیع در ذمه باشد عرف نمی پذیرد؛ بنابراین تمام معاملات روزمره بیع نقدی و شخصی است نه بیع در ذمه و بیع در ذمه در جایی

است که مبیع را الآن می گیرد و پول را بعداً می دهد، پس اگر در جیبش پول حرام باشد و جنسی بخرد معامله نقدی است و چون این شخص مالک ثمن نبوده، معامله باطل است.

۲- بیع به صورت نسیه است و به ذمه می خرد که خود دو صورت دارد:

الف) به ذمه می خرد و در ذمه نیست که از مال غصبی می دهد؛ این معامله صحیح است و مالک می شود ولو بعداً با پول غصبی بپردازد، چون حین معامله قصد نداشت با پول غصبی ذمه را ادا کند.

ب) به ذمه می خرد و حین معامله قصد دارد که از مال غصبی ادای دین کند؛ روایت می گوید این معامله باطل است و این شخص مانند سارق است و قاعده عقلی هم همین را می گوید چون این شخص قصد معامله صحیح ندارد و قصد دارد با مال حرام ادای دین کند. بعضی احتیاط وجوبی کرده اند که اگر قصدش ادای دین از مال حرام است مالک نمی شود.

بنابراین در صور سه گانه ای که ذکر شد در دو صورت (نقد و نسیه ای که نیتش پرداخت از حرام است) مالک نمی شود و در یک صورت مالک می شود؛ حال وقتی مالک نشد هدی باطل است چون با مال مردم نمی تواند قصد قربت کند.

اگر کسی عمداً قربانی را ترک کند آیا گناه کرده یا حجّش باطل است؟ معروف این است که حجّش باطل نیست ولی قربانی از او ساقط نمی شود و باید یا امسال یا در سال آینده قربانی کند یا نیابت دهد که برایش قربانی کنند.

جمع بندی: تا اینجا مسأله را به حسب قواعد حل کرده و حجّ شخصی را که از مال غصبی حج به جای آورده صحیح دانستیم در صورتی که بتواند آن پنج مورد را با مال حلال انجام دهد و اگر عمداً امور پنج گانه را از مال حرام انجام دهد، حجّش باطل است. و به همین دلیل بعضی از آقایان وقتی افراد برای حساب سال به آنها مراجعه می کنند وجوهات پول حج را محاسبه می کنند تا حج آنها صحیح باشد، ولی بهترین فرصت برای پاکسازی اموال که در زمان حج است را از دست می دهند.

۲- روایات:

روایات بعضی صحیح السند و بعضی مرسل و یا ضعیف السند است ولی مجموع من حیث المجموع کافی

است چون روایات متضافر است ولی مشکل در دلالت آنها است یعنی این که روایت می گوید قبول نمی شود آیا مراد بطلان است؟ از این روایات فقط روایت اوّل در کتب اربعه آمده است.

* محمد بن علی بن الحسین قال روی عن الأئمة (عليهم السلام) (مرسله) أنّهم قالوا من حجّ بمال الحرام نودی عند التلبیة للبیك عبدی و لا سعدیک (آیا این تعبیر دلالت بر بطلان دارد یا دلالت بر عدم کمال). (۱)

* ... عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير و أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي (همه ثقة اند) عن أبان بن عثمان الأحمر (ابان بن عثمان از اصحاب اجماع است ولی مع ذلک او را فاسد المذهب می دانند. آیا ممکن است اجماع بر صحت او باشد و مذهب فساد داشته باشد؟! به همین جهت بعضی گفته اند که فساد مذهب نداشته و بعضی گفته اند که فساد مذهب داشته است و علی کل حال روایت مقبول است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: أربع لايجزن في أربع: الخيانة و الغلول (خیانت در غنائم جنگی) و السرقة و الربا لايجزن في حج و لا عمره ولا جهاد و لا صدقة (جایز نیستند به چه معناست؟ آیا به این معنی است که باطل است یا نه به معنی عدم قبول است) (۲).

* ... عن محمد بن علی بن ماجیلویه عن أبيه (توثیق شده اند) عن أحمد بن أبي عبدالله (به قرینه روایت از حسن بن محبوب احمد بن أبي عبدالله ثقة است) عن حسن بن محبوب، عن أبي أيوب الخزاز (از ثقات است) عن محمد بن مسلم و منهال القصّاب جمعياً عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام) قال: من أصاب مالا من أربع لم يقبل منه في أربع من أصاب مالا من غلول أو ربا أو خيانة أو سرقة لم يقبل منه في زكاة و لا صدقة و لا حجّ و لا عمره (آیا لم يقبل به معنی بطلان است؟ در این صورت باید تمام حج را باطل بدانیم). (۳)

* و فی عقاب الأعمال باسناد تقدّم فی عیادة المریض عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) أنّه قال فی خطبة خطبها و من اکتسب مالاً حراماً لم يقبل الله منه صدقة و لا عتقاً و لا حجاً ولا اعتماراً و كتب الله له بعدد أجزاء ذلك أوزراً و ما بقى منه بعد موته كان زاده إلى النار. (۴)

* و عن محمد بن موسى بن المتوكل (ثقه) عن عبدالله بن جعفر حمیری (ثقه) عن احمد بن محمد بن محمد (به قرینه نقل از حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن محمد بن عیسی و از ثقات است) عن الحسن بن محبوب (از

اصحاب اجماع) **عن حديد المدائنی** (حديد بن حکيم ثقة است)، **عن أبي عبدالله (عليه السلام) ...** (کسی که پیش سلطان ظالم برود تا اموالی بدست آورد خداوند او را در قیامت به همان ظالم حواله می کند و برکت

را از او می گیرد) **... و لم يأجره علی شیء ینفقه فی حج و لا عمره و لا عتق. (۵)**

*** ... عن السکونی** (ضعیف است) **قال: من تجهّز و فی جهازه علم حرام** (کسی که جهاز شتر بگذارد در حالی که یک نخ از آن حرام باشد) **لم یقبل الله منه الحج. (۶)**

روایات متضافر است و در بین آنها صحیحه هم وجود دارد، لذا بحث از سند نیاز نیست و مشکلی ندارد ولی بحث در دلالت روایات است و آن این که عدم قبول یعنی چه؟ این بحث در تمام ابواب فقه مطرح است که آیا عدم قبول مساوی با عدم صحت است؟ بعضی قبول و صحت را یک چیز می دانند، چون هر چه صحیح است مقبول هم است و هر چه مقبول است، صحیح هم است به عنوان مثال وقتی مولی برای کاری شرایطی تعیین کرد و مطابق آن شرایط کار انجام شد، عدم قبول معنا ندارد در شرع نیز وقتی مکلف کاری را با تمام شرایط انجام داد، باید قبول شود چون امتثال با جمیع شرایط حاصل است.

از سوی دیگر در بسیاری از موارد گفته می شود فلان عمل قبول نیست در حالی که جامع الاطراف و شرائط است به عنوان مثال روایات متعددی داریم که می گوید:

من شرب خمرأ حتی یسکر لم یقبل الله منه صلاه (۷) آیا این عدم قبول به معنای عدم صحت است؟

در جای دیگر گفته شده که اگر در نماز حضور قلب نباشد نصف یا ثلثش قبول نیست، مگر قبول نصف یا ثلث دارد؟!

۱. ح ۱، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ح ۴، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ح ۵، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ح ۶، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. ح ۷، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. ح ۸، باب ۵۲ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. وسائل، ج ۱۷، باب ۹ از ابواب؟؟؟؟ المحرمه

114- ادامه م ۴۱ و م ۴۲ (الاستطاعة البدنیة و الزمانیة و السریة) - ۸۶/۰۲/۲۴

نکته: در جلسه قبل بین شد بعضی گمان می کنند که بیع فی الذمه شامل تمام معاملات معمولی می شود چون در تمام این معاملات هذا بهذا گفته نمی شود و اول می خرد و بعد پول می دهد بنابراین تمام بیعهای معمولی فی الذمه است، به همین جهت معامله با پولهای بدون خمس صحیح است، چون ذمه مشغول است ولی ما قائلیم که این معاملات بیع شخصی است اول مثن را می دهند و با کمی فاصله ثمن را می دهند و تا قبض و اقباض صورت نگیرد، بیع کامل نیست و با دادن ثمن و مثن بیع انجام می شود نه این که با دادن مثن بیع تمام باشد؟ و ثمن در ذمه باشد و پولی که بعد می دهد ادای ما فی الذمه کند، پس بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند با مال غصبی و یا غیر مخمس بیع صحیح نیست و این موارد بیع در ذمه نمی باشد.

بحث در فرع سوم از مسأله ۴۱ در این بود که اگر کسی با مال غصبی حج به جای آورد در حالی که مستطیع است و مال حلال دارد و یا با مال غیر مخمس به حج برود در حالی که می تواند خمس آن را بدهد، اگر امور پنج گانه را با مال حلال انجام دهد حجش صحیح است. بیان شد روایاتی داریم که می گوید چنین حجی قبول نیست و این سبب شد که ما به معنی قبول وارد شویم که آیا عدم قبول مساوی با عدم صحت است؟ بعضی قائلند که عدم قبول مساوی با عدم صحت است و در مقابل بعضی معتقدند که عدم قبول غیر از عدم صحت است و هر یک از دو قول برای خود دلیلی دارند.

دلیل یکی بودن صحت و قبول:

وقتی مولی امر کرده و من جامع شرایط به جای آوردم مولی نمی تواند بگوید که نماز صحیح است ولی

مورد قبول نیست چون صحّت مساوی اجزا و اجزا مساوی با قبول است، پس مولی باید آن را قبول کند.

دلیل بر تعدّد:

روایات کثیره ای است که در ابواب مختلف داریم که فلان عمل قبول نیست در حالی که یقین داریم که صحیح است:

۱- روایاتی که در مورد شارب الخمر (۱) است و می فرماید: کسی که شرب مسکر یا خمر کند خدا تا چهل روز نماز او را قبول نمی کند. از نظر فقهی اگر در حال مستی نماز بخواند، قطعاً باطل است ولی بعد از زوال مستی اگر نماز بخواند صحیح است در حالی که این روایات می فرماید تا چهل روز نماز او قبول نمی شود که دلیل است بر این که قبول و صحّت دو امر است.

۲- روایتی که مرحوم مجلسی نقل فرموده است:

* عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال ... إني لا أقبل الصلاة إلّا ممّن تواضع لعظمته ... (۲).

در حالی که می دانیم تواضع در مقابل عظمت خدا شرط صحّت نیست ولی روایت آن را شرط قبول می داند پس صحّت و قبول دو امر است.

۳- در باب موانع قبول پیامبر می فرماید:

من اغتاب مسلماً أو مسلمة لم يقبل الله صلاته و لا صيامه أربعين يوماً؛ در حالی که می دانیم نماز صحیح است و احدی فتوا به بطلان نداده ولی در عین حال قبول نیست، پس معلوم می شود که قبول غیر از صحّت است.

در میزان الحکمه (۳) هم روایات متعدّدی در مورد قبول صلوّه شده است.

۴- روایاتی که می گوید مقداری از نماز که حضور قلب در آن باشد قبول است (۴) در حالی که می دانیم نماز بدون حضور قلب صحیح است و شاهد آن این که شکّیات برای نماز صحیح است و کسی که این شکها را دارد حضور قلب نداشته است، نمونه آن روایتی از محاسن برقی است که میزان الحکمه آن را نقل کرده است و مطابق آن صحّت و قبول دو امر است: عنه (صلی الله علیه وآله) لا يقبل الله صلوّة عبد لا يحضر قلبه.

روایات در مورد موانع و شرایط متواتر است جمع بین این دو (صحّت و عدم قبول) چگونه است؟ به عبارت

دیگر وقتی شرایط جمع است، چرا مولی نپذیرد که این دلیل عقلی است حال این دلیل عقلی با روایات چگونه قابل جمع است؟

جواب: قبول دارای درجاتی است، درجه نازل قبول این است که شرایط را دارد و موانع ندارد و هیچ یک مستحبات را ندارد که این درجه نازل قبول است و درجه عالی قبول مشروط به مستحبات و ترک گناه (مثل غیبت و شرب خمر) است و روایات قبول ناظر به درجه کامل است.

آیه قرآن می فرماید:

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

آیه دو تفسیر دارد:

۱- تقوی شرط قبول است یعنی شرط درجات عالی قبول است.

۲- تقوای خود این عمل مراد است یعنی شرایط و موانع خود این عمل؛ شأن نزول آیه که در مورد فرزندان آدم است با تفسیر دوم سازگار است چون قربانی قابیل قطعاً صحیح نبود پس متقین یعنی متقین در خود عمل که در این صورت ربطی به بحث ما ندارد.

جمع بندی: در مرتبه نازل قبول صحت و قبول به یک معنی و دو امر متحدند و در مرتبه عالی قبول صحت و قبول دو امر مختلفند بنابراین نزاع این دو گروه لفظی است، یعنی آن که می گوید امران متحدان، حداقل قبول را می گوید که با صحت همراه است و آن که می گوید امران مختلفان درجات عالی قبول را می گوید.

نتیجه: روایات باب ۵۲ که می گوید حجت قبول نیست، مشکلی در بحث ما ایجاد نمی کند، چون این که می گوید قبول نمی شود، نمی دانیم قبول درجه عالی است یا درجه دانی، پس روایات از کار افتاد.

این قلت: بعضی از روایات کلمه قبول ندارد و تعبیر «**لالبیک و لا سعدیک**» دارد و بعضی تعبیر «لایجزن» دارد.

قلنا: به قرینه روایات «لایقبل» این روایات را هم حمل بر آن معنا می کنیم و روایات تفسیر می شود.

تلخیص من جمیع ما ذکرنا: حلّ مسأله حجّ با اموال غصبی از طریق قاعده است نه از طریق روایات خاصه،

پس مطابق قاعده اگر در آن پنج مورد مال غصبی نداشته باشد، می تواند حجّ صحیح باشد.

و من هنا يعلم؛ صاحب حدائق در ابتدای بحث می فرماید: حجّ با مال غصبی مطلقاً باطل است و در ذیل

کلام از این مبنا برگشته و می فرماید:

بالجمله فالمسألة غير خالية عن شوب الاشكال.

دلیل آن این است که در صدر کلامش به ظاهر روایات که لایقبل است توجّه کرده و در ذیل کلامش لایقبل

را حمل بر عدم کمال می کند.

مسألة ۴۲: يشترط في وجوب الحج الاستطاعة البدنيّة فلا يجب على المريض لايقدر على الركوب أو كان حرجاً عليه ولو على المحمل و السيارة و الطائرة و يشترط أيضاً الاستطاعة الزمانيّة فلا يجب لو كان الوقت ضيقاً لا يمكن الوصول الى الحج أو أمكن بمشقة شديدة و الاستطاعة السربيّة بأن لا يكون في الطريق مانع لا يمكن معه الوصول إلى الميقات أو إلى تمام الأعمال و إلّا (مانع باشد) لم يجب و لذا لو كان خائفاً على نفسه أو بدنه أو عرضه أو ماله و كان الطريق منحصراً فيه أو كان جميع الطرق كذلك و لو كان طريق الأبعد مأموماً يجب الذهاب منه و لو كان الجميع مخوفاً لكن يمكنه الوصول إليه بالدوران في بلاد بعيدة نائية لاتعد طريقاً إليه **لا يجب على الأقوى** (اگر جاده اصلی خطرناک است ولی جاده های دور امن است گفته شده که از جاده دورتر برود ولی اگر تمام راهها ناامن است ولی راهی دارد که به پر پیچ و خم است که به آن راه نمی گویند و جاده حساب نمی شود و نامعقول است، در این صورت هم واجب نیست).

در این مسأله سه شاخه از استطاعت بیان می شود:

۱- استطاعت بدنی (مريض و بیمار از کار افتاده نباشد).

۲- استطاعت زمانی (وقتی پول به دستش برسد که بتواند به حج برسد).

۳- استطاعت طریقی (راه ناامن و یا بسته نباشد).

این سه امر دلیل عقلی قطعی دارد و شاخ و برگ آن محل بحث است.

این سه شاخه استطاعت غیر از استطاعت مالی است که مرحوم امام در این مسأله آنها را جمع کرده ولی صاحب عروه آن را در مسأله ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ ذکر می کند.

۱. وسائل، ج ۱۷، باب ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ از ابواب تحریم شرب خمر.

۲. بحار، ج ۱۰۸، ص ۳۷۳.

۳. ج ۲، ماده صلوۀ.

۴. وسائل، ج ۴، ح ۶، باب ۳ از ابواب افعال صلات.

115- ادامه مسأله ۴۲ - ۸۶/۰۲/۲۵

در مسأله ۴۲ از مسائل استطاعت سه شاخه از استطاعت مطرح شد:

۱- استطاعت بدنی

۲- استطاعت زمانی

۳- استطاعت طریقی

۱- استطاعت بدنی:

این بحث را مرحوم صاحب عروه در مسأله ۶۱ مطرح کرده است. اجمال این مسأله اجماعی است و علمای عامّه و خاصّه متفقند که انسان باید توانایی بدنی برای حج داشته باشد و در غیر این صورت داخل در آیه «لله علی الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا» نخواهد شد.

اقوال:

مرحوم نراقی می فرماید:

المقام الثالث: فی الاستطاعة البدنیة و هی الصحة من المرض العائق عن الحركة أو الركوب أو الإتيان

بالأفعال (اعمال حج) و من الغصب المانع كذلك و هو (غصب) الزمانة و الضعف (پیری و ناتوانی و

زمین گیری، پس بیماری شرط نیست اگر ناتوان هم باشد شامل است) فغير الصحيح لایجب علیه الحج

بالاجماع و عدم صدق الاستطاعة و انتفاء الحرج و كثير من الأخبار.(۱)

مرحوم صاحب جواهر به این مسأله متعرض شده و به گونه ای دیگر مسأله را مطرح کرده و می فرماید از

شرایط حج امکان سیر است که باز بودن راه و سلامت بدن در ضمن این شرط است:

الخامس امکان المسیر و هو یشتمل علی الصحة و تخلیة السرب ... وسعة الوقت ... فلو كان مريضاً ... لم

يجب الحج لما عرفت بلاخلاف أجده فيه ... بل عن المعتمد اتفاق العلماء علیه.(۲)

نظیر همین مطلب را صاحب حدائق دارد و می فرماید:

لاخلاف نصاً و فتوی(۳) که بر مریض حج واجب نیست.

در مورد اقوال عامّه هم ابن رشد در بدایه المجتهد می گوید:

لاخلاف عندهم (علمای عامّه) أنّ من شرطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن.(۴)

جمع بندی اقوال: مسأله بین اهل سنت و شیعه مورد اتفاق و اجماع است.

ادّله:

۱- اجماع:

همان گونه که بیان شد مسأله اجماعی است ولی اجماع مدرکی است و نمی تواند دلیل مستقّلی باشد.

۲- استطاعت بدنی از شرایط عامّه تکلیف:

این شرط جزء شرایط عامّه تکلیف (قدرت، اختیار، عقل، بلوغ) و داخل در قدرت است. استطاعت بدنی دو

مرحله دارد، یک مرحله به کلی سلب اختیار و تکلیف ما لا طاق است که دلیل نمی خواهد و حاکم آن عقل

است ولی بخش دوّمی دارد که قابل تحمّل است ولی عسر و حرج دارد که آن را ادّله عسر و حرج اثبات

می کند و با حکم عقل نمی توان ثابت کرد.

۳- آیه «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»:

مطابق آیه، استطاعت عرفی شرط است و شخصی که با عسر و حرج به حج می رود استطاعت عرفی ندارد، اگر چه استطاعت عقلی دارد، پس آیه شریفه به تمام مسأله دلالت دارد.

۴- قاعده لاحرج:

اگر مسأله دلیلی جز لاحرج نداشته باشد برای ما کافی است. مطابق دلیل لاحرج خداوند در دین حرج قرار نداده است به گونه ای که اگر کسی وضو برایش مضر باشد می گوئیم تیمم کند؛ حال در ما نحن فیه اگر مریض است و نمی تواند به حج برود مشمول قاعده لاحرج است.

طبیعت بعضی از امور مثل جهاد ضرر است و مراد از حرجی نبودن آن این است که زائد بر طبیعتش ضرری نباشد. در ما نحن فیه هم حج به حسب طبیعتش ضرری است، پس اگر زائد بر طبیعتش زحمت داشته باشد تحت قاعده لاحرج قرار می گیرد.

۵- روایات:

در سه باب تحت سه عنوان روایاتی داریم که بعضی از روایات عنوان «صحت» و بخشی «عدم المرض» و بخشی «القوة في البدن» دارد. اکثر احادیث تفسیر آیه لله على الناس... است، یعنی همه داخل در عنوان استطاعت است.

* ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله(عليه السلام) ... قال: هذه لمن كان عنده مال و صحّة ... (۵)

* ... عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله(عليه السلام) يقول: من مات و هو صحيح موسر لم يحج فهو ممّن

قال الله عزّوجلّ و نحشره يوم القيامة أعمى ... (۶)

* ... عن معاوية بن عمار، عن أبي عبدالله(عليه السلام) في قول الله «لله على الناس حج البيت من استطاع

إليه سبيلاً» قال: هذا لمن كان عنده مال و صحّة ... (۷)

* ... سأل حفص الكناسي (مجهول الحال) أبا عبدالله(عليه السلام) ... قال: من كان صحيحاً في بدنه مخلى

سربه... (۸)

* ... عن الفضل بن شاذان، عن الرضا(عليه السلام) في كتابه إلى المأمون قال: و حجّ البيت فريضةً على من

استطاع إليه سبيلاً و السبيل الزاد و الراحلة مع الصحّة.(٩)

* ... عن هشام بن الحكم، عن أبي عبدالله(عليه السلام) في قوله عزّوجل «و لله على الناس حج البيت من

استطاع إليه سبيلاً» ما يعنى بذلك قال: من كان صحيحاً في بدنه مخّلى سربه ... (١٠)

* و عن عبدالرحمن بن الحجاج (صحيحه) قال سألت أبا عبدالله(عليه السلام) عن قوله «و لله على الناس حجّ

البيت من استطاع إليه سبيلاً» قال: الصحّة في بدنه و القدرة في ماله.(١١)

* ... عن ذريح المحاربي (ثقه) عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال: من مات و لم يحجّ حجّة الإسلام لم يمنعه

من ذلك حاجةٌ تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحج ... (١٢)

١. مستند، ج ١١، ص ٦٤.

٢. ج ١٧، ص ٢٧٩ به بعد.

٣. ج ١٤، ص ١٢٦.

٤. بداية المجتهد، ج ١، ص ٣١٩.

٥. ح ١، باب ٦ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

٦. ح ٧، باب ٦ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

٧. ح ١١، باب ٦ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

٨. ح ٤، باب ٨ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

٩. ح ٦، باب ٨ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

١٠. ح ٧، باب ٨ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

١١. ح ١٢، باب ٨ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

١٢. ح ١، باب ٧ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

«حدیث اخلاق: آزمایش دوست»

مقدمه:

برای انتخاب دوست ابتدا باید او را آزمود، چون سرنوشت انسان با دوستش در بسیاری از موارد گره خورده است بنابراین نباید نیازموده دوست انتخاب کرد.

قال الصادق(عليه السلام) لبعض أصحابه: من غضب عليك ثلاث مرّات فلم يقل فيك شراً فاتّخذة لنفسك صديقاً. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق(علیه السلام) به بعضی از یارانش می فرماید: کسی که سه بار عصبانی شود و سخن بدی به تو نگوید او را برای دوستی انتخاب کن.

شرح حدیث:

مفهوم این حدیث این است که بدون امتحان دوست انتخاب نکنید چون دوست در سرنوشت انسان اثر گذار است و یکبار امتحان کافی نیست و تا سه بار امتحان کنید، آن هم در لحظاتی مثل غضب و یا شوخی که باطن انسان آشکار می شود؛ تا روشن شود که آیا عقلش مسلط بر نفس اوست. اگر پاسخ مثبت بود او را به دوستی انتخاب کن.

این نکته را باید به جوانان تذکر داد چرا که بسیاری از جوانان، قربانی دوستان ناسالم می شوند. اعتیاد و انحرافات عقیدتی و اخلاقی غالباً از ناحیه دوست ناسالم است. یکی از نکاتی که ما مرتب به جوانان تذکر می دهیم پرهیز از دوستان ناباب است. بسیاری از جوانان دارای دل‌های پاک هستند و اگر کسی دست دوستی به سوی آنها دراز کند، با او دوست می شوند ولی باید از ابلیسهای آدم رو که دست دوستی دراز می کنند و هدفشان خیانت است پرهیز کنند.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست *** پس به هر دستی نباید داد دست

روایات متعددی در باب دوستی وارد شده از جمله روایت ذیل که به صورتهای مختلف نقل شده و می فرماید در دوستی اعتدال را از دست نده و تمام اسرار را به دوستت نگو، شاید روزی دشمن تو شود و در دشمنی هم اعتدال را رعایت کن، چون ممکن است روزی دوست تو شود.

قال علی(علیه السلام): أحب حبيبك هوناً ما عسى أن يكون بغيضك يوماً ما و أبغض بغيضك هوناً ما عسى

أن يكون حبيبك يوماً ما.(۲)

حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: دوستت را با اعتدال دوست بدار چون ممکن روزی دشمن تو شود و دشمنت را هم به اعتدال دشمن بدار چه بسا روزی دوست تو شود.

مسأله رعایت اعتدال در تمام امور پسندیده است و قرآن در این زمینه می فرماید: «كذلك جعلناكم امة

وسطاً» شما را امتی میانه قرار دادیم دوستی و دشمنی هم باید از روی اعتدال باشد.

بحث در مسأله ۴۲ در اولین شاخه از شاخه های سه گانه استطاعت در استطاعت بدنی بود. بیان شد که اگر استطاعت بدنی نباشد حج ساقط است و دلیل آن بیان شد و آخرین دلیل روایات بود که یک روایت باقی مانده است:

* قال (مرسله عیاشی) و فی روایت حفص الأعور عنه(علیه السلام) قال: القوة فی البدن و اليسار فی

المال.(۳)

علاوه بر این روایات در باب ۲۴ از ابواب وجوب الحج و شرائطه هشت روایت آمده که غالب آنها سؤال از مریض است که آیا واجب است مریض نایب بگیرد؛ در متن همه آنها به دلالت مطابقی یا التزامی آمده که بر مریض واجب نیست نایب بگیرد. پس این روایات دلیل بر این است که از مریض شخصاً حج ساقط است. مرحوم صاحب جواهر در ذیل این مسأله، بحث نیابت مریض را ذکر می کند ولی مرحوم امام در اینجا

اشاره ای نکرده و به بحث نیابت موکول می کند.

أُضِفَ إِلَى ذَلِكَ; ما از اخبار قاعده ای به نام «ما غلب الله عليه» را اخراج می کنیم. روایات متعددی داریم که می گوید:

ما غلب الله عليه فالله أولى بالعدر (۴) آنچه که خدا بر آن غالب است بر پذیرش عذر آن هم سزاوارتر است یعنی شخص معذور است. این روایات در ابواب مختلف آمده از جمله در باب اعداد الفرائض که راوی از قضای نوافل سؤال می کند و حضرت می فرماید قضا ساقط است و این داخل در قاعده ما غلب است. در ما نحن فيه شخص مریض است و این را خدا خواسته پس داخل در قاعده ماغلب است. قاعده ماغلب مریض، خواب، مجنون و ... شامل است.

به این قاعده در بین قواعد فقهی اشاره نشده که اگر روایات و مدارک آن جمع شود، قاعده خوبی است و در جاهای مختلف قابل استدلال است.

جمع بندی: مریض یا کسی که صحتش را از دست داده یا کسی که قوت ندارد حج از آنها برداشته شده است، منتهی مریض و نقطه مقابلش یک مضمون دارد ولی «القوة» مضمون وسیعتری دارد و فردی که مریض نیست ولی توانایی حرکت ندارد مثلاً پیر شده است را شامل می شود.

بقی هنا أمور:

در مسأله شاخ و برگهایی است که در تحریر و عروه نیامده و نیاز به بررسی دارد.

الأمر الأول:

مرض بر چهار گونه است:

۱- واقعاً توان انجام عمل را ندارد مثل کسی که فلج کامل است و توان حرکت ندارد. به دلیل عقل و نقل، این افراد چیزی بر عهده ندارند.

۲- حج بر او عسر و حرج دارد یعنی می تواند برود ولی به زحمت می افتد. بر چنین مریضی هم حج واجب نیست وقاعده لاحرج حاکم است.

۳- مریضی که توانایی انجام دارد ولی بعداً به زحمت افتاده و بهبودیش به تأخیر می افتد و یا بیماری اش

تشدید می شود. در اینجا نیز قاعده لاحرج و لاضرر حاکم است و حج بر او واجب نیست.

۴- مرض او هیچ مشکلی با حج ندارد، مثلاً بیماری قند دارد که اگر مراقبت کند هیچ تفاوتی نمی کند که در کجا باشد؛ و یا بیماری افسردگی دارد که حج برای او نه تنها ضرر ندارد که منفعت هم دارد آیا با توجه به عموم روایات بر این قسم هم، حج واجب نیست؟ در اینجا واجب است و دلیل نمی خواهد ولی ما دو دلیل ذکر می کنیم:

۱- در روایات مریض به آیه استطاعت استناد شده بود یعنی مریضی که او را از توان بیاندازد ولی مریضی که استطاعت او را کم نمی کند، داخل در آیه نیست.

۲- این دلیل همان مناسبت بین حکم و موضوع است که در کلام مرحوم نایینی برای اولین بار آمده است. باید ببینیم که در تناسب بین مرض و حج نرفتن، کدام مرض مراد است؟ قطعاً مرضی مراد است که توان را از او سلب کرده است.

تناسب حکم و موضوع در فهم معانی روایات یک امر عرفی بسیار کارساز است.

نه تنها در حج، در روزه و واجبات دیگر هم این چهار قسم بیماریست که سه قسم از آن مانع است و قسم چهار مانع نیست.

الأمر الثاني:

گاهی انسان به واسطه تنهایی قادر بر حج نیست ولی اگر معاون داشته باشد، قادر بر حج خواهد بود و استطاعت مالی تهیه معاون را هم دارد، ولی اگر استطاعت مالی برای نفر دوم نداشت مستطیع نیست.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۵، باب ۱۰۲ از ابواب العشرة.

۲. وسائل، ج ۸، ح ۷، باب ۱۰۲ از ابواب العشرة.

۳. ح ۱۳، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. وسائل، ج ۵، باب ۳ از ابواب قضاء الصلوات.

117- ادامه مسأله ۴۲ - ۸۶/۰۲/۲۹

بحث در فرع اول از مسأله ۴۲ در شرطیت سلامتی جسمی به امور باقی مانده در ذیل مسأله رسید و نکته اول و دوم بیان شد.

الأمر الثالث:

آیا باید یقین داشته باشد که سفر برای بیماری او ضرر دارد یا خوف ضرر هم کافی است؟ در بعضی از موضوعات، علم لازم است ولی در بعضی دیگر ظن و مادون آن هم کافی است که از آن جمله ضررهای مربوط به آینده است به عنوان مثال، در مورد ضرر روزه و یا ضرر وضو علم لازم نیست و خوف جانشین علم است، البته خوفی که با ظن همراه است در مورد ضرر در استطاعت حج هم همین است و اگر خوف شدت مرض دارد علم معتبر نیست و خوف هم کافی است.

دلیل این مسأله روایات است، علاوه بر این برنامه عقلاً هم همین است و لازم نیست حتماً خوف جان باشد حتی خوف ضرر معمولی هم باشد همین است.

الأمر الرابع: اگر مریض نتوانست به زیارت خانه خدا مشرف شود، آیا لازم است نایب بگیرد؟ مرحوم صاحب جواهر و دیگران در این جا وارد این بحث شده اند ولی مرحوم امام و صاحب عروه و محشین آن متعرض نشده اند و گویا آن را به بحث نیابت موکول کرده اند ولی ما در اینجا اشاره ای اجمالی به آن داریم: نیابت دو صورت دارد:

۱- قبلاً حج مستقر شده یعنی شخص سالم و جاده باز بوده و استطاعت مالی هم داشته و با این وجود به حج نرفته است و اکنون که مریض شده دیگر نمی تواند حج به جای آورد. در اینجا نیابت اجماعی است و در حیات خودش باید نایب بگیرد و بعد از مرگش باید از اموالش نایب بگیرند.

۲- تا به حال حج بر او مستقر نشده و پولی نداشته و الآن که پول دارد، مریض است و توانایی ندارد؛ در اینجا اختلاف است و جمعی قائلند که نیابت لازم است و بعضی معتقدند که نیابت لازم نیست، چون حج مستقر نشده است.

الامر الخامس: شخصی مریض است و بعضی از اعمال را نمی تواند بجای آورد و قادر به انجام بعضی است؛ آیا چنین شخصی مستطیع است؟ ظاهر روایات این است که باید نسبت به جمیع اعمال سالم باشد، البتّه اگر در ضمن اعمال مریض شود و نایب بگیرد، بحث دیگری است ولی بحث ما در جایی است که از اول می داند که نمی تواند تمام اعمال را بجای آورد.

ظاهر روایات این است که چنین کسی مستطیع نیست چون وقتی روایات «صحت» یا «عدم المرض» و یا «القوة» می فرماید منظور صحت برای تمام اعمال است همچنین ظاهر آیه شریفه «**لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا**» استطاعت نسبت به جمیع اعمال است.

فرع دوم: استطاعت زمانی

شخص به حسب زمان هم باید مستطیع باشد و بتواند به موقع به حج برسد و تمام اعمال را بجای آورد.

اقوال:

در استطاعت زمانی اختلافی نیست و در میان شیعه اجماعی است ولی بعضی از اهل سنت مخالفند. مرحوم آقای حکیم از بزرگان فقها، ادّعی اجماع را نقل کرده و می فرماید:

نسبه ای: اعتبار هذه الشرط [شرط زمانی] في التذكرة إلى علمائنا و في كشف اللثام: إنه إجماع. و قال في المستند: للاجماع، و فقد الاستطاعة، و لزوم الحرج و العسر، و كونه ممّا يعذره الله تعالى (قاعده ماغلب) فيه كما صرح به في بعض الأخبار (١) (در حاشیه مستمسک باب ٢٤ را آدرس داده اند، در حالی که این روایات اشاره به قاعده ما غلب الله است که روایاتش بیان شد).

پس کسی که استطاعت زمانی ندارد و به حج نمی رسد یا اگر برسد به عسر و حرج می افتد، مستطیع نیست.

در مورد اقوال عامّه، نووی شافعی می گوید:

قال اصحابنا (شافعيه) امكان السير بحيث يدرک الحج شرط لوجوبه فإذا وجد الزاد و الراحلة و غيرهما من الشروط المعترضة (مثل باز بودن راه و سلامت بدن) و تكاملت بقى بعد تكاملها زمن يمكن فيه الحج و جب ... هذا مذهبنا و حكى اصحابنا عن أحمد أن إمكان السير و أمن الطريق ليسا بشرط في وجوب الحج دليلنا أن

لایکون مستطیعاً بدونهما.(۲)

آیا احمد که یکی از فقهای عامه است می گوید اگر جاده بسته است و زمان هم کافی نیست به حج برو؟! خیر، معنایش این است که حج بر او مستقر می شود و اگر سال آینده پول هم نداشته باشد باید به حج برود.

ادله:

عمده دلیل همان است که در کلام مرحوم نراقی آمده بود.

۱- اجماع:

اجماع در اینجا مؤید است چون مدرکی است.

۲- عدم شمول آیه:

آیه می فرماید «لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً». استطاعت در آیه عرفی است و وقتی زمان کافی نیست، این شخص مشمول استطاعت نیست و سال آینده اگر پول داشت می رود و اگر نداشت نمی رود.

۳- قاعده عسر و حرج:

قاعده می گوید «ما جعل عليكم في الدين من حرج» اگر رفتن به حج، غیر ممکن باشد عقل می گوید لازم نیست و مستطیع نمی باشد، و اگر ممکن همراه با عسر و حرج است آیات عسر و حرج شامل حال این شخص می شود و شرع می گوید مستطیع نیست.

۴- دلیل ما غلب:

«ما غلب الله عليه فالله أولى بالعدر» مطابق این قاعده شخصی که نمی تواند به حج برسد از جانب خدا معذور است.

بقی هنا شیء:

مرحوم سید در عروه در ذیل این مسأله (۳) جمله ای دارد که مرحوم امام ندارد و کلام صاحب عروه چنین است:

و حينئذ (وقتی زمان کافی نیست) فإن بقيت الاستطاعة إلى العام القابل وجب و إلا فلا (اگر حج مستقر نشده بود لازم نیست).

مرحوم آقای خویی در عروه و المعتمد حاشیه ای دارد و می فرماید:

إن وجوب الحج غير مقيد بزمان و إنما الواجب مقيد بزمان ظاهر فالوجوب حاليّ و الواجب استقبالي كما هو شأن الواجب المعلق (۴).

واجب بر سه گونه است:

۱- مطلق: وجوب و واجب حالی است.

۲- مشروط: وجوب و واجب استقبالی است.

۳- معلق: وجوب حالی و واجب استقبالی است.

مرحوم آقای خویی یک دلیل نقضی هم آورده و می فرمایند اگر انسان در نقطه ای باشد که در عرض یکسال نمی تواند خودش را به حج برساند کما این که زمان قدیم این گونه بود، آیا این افراد مستطیع هستند؟

بله، اینها مستطیع هستند و حج بر آنها واجب است و ما نحن فيه از این قبیل است.

۱. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۶۹.

۲. المجموع، ج ۷، ص ۵۷.

۳. مسأله ۶۲.

۴. ج ۲۶، ص ۱۷۰.

بحث در فرع دوم از مسأله ۴۲ در استطاعت زمانی بود؛ بیان شد که استطاعت زمانی در وجوب حج شرط است و دلیل آن اجماع و ادله دیگر بود.

کلامی از مرحوم آقای خویی نقل شد که می فرمود اگر کسی استطاعت پیدا کند و فقط استطاعت زمانی نداشته باشد باید استطاعت را برای سال آینده حفظ کند. ایشان دو بیان برای این مطلب داشتند:

۱- استطاعت زمانی، شرط واجب است نه شرط وجوب یعنی وجوب هست و واجب باید در آن زمان معین واقع شود و این را مانند واجب معلق دانسته اند که وجوبش حالی و واجب استقبالی است به این بیان که حج الآن واجب ولی زمان آن ذی الحجه است.

۲- اگر کسی از مکه دور باشد، به گونه ای که برای رسیدن به آن بیش از یک سال در راه باشد، مستطیع است و باید استطاعت را برای سال آینده حفظ کند و این دلیل است که استطاعت مقید به سال معین نیست و وقتی مستطیع شد باید استطاعت را حفظ کند و در سال بعد حج را انجام دهد.

قلنا: بیان ایشان چند نقطه قابل بحث دارد:

اشکال اول: ایشان منکر استطاعت زمانی هستند یعنی هر وقت استطاعت های دیگر حاصل شد می تواند حج به جای آورد و این خلاف اجماع است، چون اجماع بر این بود که استطاعت زمانی هم لازم است و اگر استطاعت زمانی نباشد، مستطیع نیست ولی ایشان با وجود عدم استطاعت زمانی شخص را مستطیع می دانند که لازمه آن نفی استطاعت زمانی است.

اشکال دوم: اشکال مبنایی است. ما واجب معلق را قبول نداریم و شرح آن را در انوار الاصول (۱) نوشته ایم که به خلاصه آن در ذیل اشاره می کنیم. در مورد عدم پذیرش واجب معلق دو بیان داریم:

الف) در انشای واجب معلق تناقض است چون می گوید از امروز که دوشنبه است بر تو واجب است که روز جمعه غسل کنی، که وجوبش فعلی است نه شائی؛ حال اگر الآن وجوب فعلی داشته باشد انجام آن در روز جمعه یعنی چه؟! و اگر در روز جمعه واجب است، وجوب روز دوشنبه یعنی چه؟! پس نفس انشای واجب معلق تضاد است، چون وجوب فعلی یعنی الآن انجام بده و واجب استقبالی یعنی زمان آن بعد است.

بله اگر مراد این است که الآن مقدمات را آماده کن و کنایه از وجوب مقدمات است بحثی ندارد ولی این که

الآن واجب است که روز جمعه غسل کنی تضاد دارد.

ب) ما معتقدیم بعث انشائی جانشین بعث فعلی خارجی است یعنی إفعال جانشین هل دادن خارجی است؛

حال آیا از روز دوشنبه می توان شخص را به سوی غسل روز جمعه هل داد؟

پس ما مطابق مبنایمان با واجب معلق مخالفیم.

اشکال سوم: به فرض واجب معلق را شرط بدانیم ولی این خلاف ظاهر کلام است، چون ظاهر آیه «**لله علی**

الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً» واجب مشروط است نه واجب معلق و واجب معلق قرینه

می خواهد تا این آیه را بر خلاف ظاهر حمل کنیم چون در همه جا واجب معلق خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد.

اشکال چهارم: مرحوم آقای خویی ما نحن فیه را مقایسه کرده اند با کسی که بیش از یکسال با مگه فاصله

دارد که این قیاس مع الفارق است، چون استطاعت برای هر یک از اینها به حسب حال اوست آن که

نزدیکتر است به حسب حال خودش و آن که دورتر است به حسب حال خودش، پس الاستطاعة بالنسبة

إلی کلّ شخص بحسبه و آن که زمان کافی برای رسیدن به حج ندارد مستطیع نیست. بنابراین حق با

صاحب عروه است که می فرماید:

لايجب حفظ الاستطاعة للسنة الآتية و کسی جز مرحوم آقای خویی بر این عبارت حاشیه نزده است؛ پس

حقّ با صاحب عروه است که می گوید حفظ استطاعت برای سال آینده لازم نیست و اگر استطاعت باقی

بود، باید برود و اگر نبود لازم نیست برود و حفظ استطاعت برای سال آینده مثل تحصیل استطاعت است

که واجب نمی باشد.

نتیجه: بیان آقای خویی **اولاً**، خلاف ظاهر است. **ثانیاً**، مبتنی بر واجب معلق است که ما قبول نداریم. **ثالثاً**، بر

فرض، واجب معلق را قبول کنیم ظاهر آیه واجب مشروط است. **رابعاً**، قیاس ما نحن فیه به کسی که بیش

از یکسال با مگه فاصله دارد قیاس مع الفارق است.

فرع سوم: استطاعت طریقی

به استطاعت طریقی استطاعت سربی هم می گویند چون «سرب» به معنی طریق است.

اقوال:

این استطاعت در میان علمای شیعه مورد اتفاق است و معتقدند باید راه باز باشد و خطری هم در راه نباشد که جان و مال و عرض او را تهدید کند، پس اگر راه باز باشد ولی خطر در راه باشد مثل این است که راه بسته است.

فقه‌های عامّه مختلفند و بعضی قائلند که استطاعت طریق شرط نیست و استطاعت‌های دیگر کافی است. منظور بعضی از فقه‌های عامّه مثل احمد حنبل که فتوی داده اند استطاعت طریقی شرط نیست این است که حج بر این شخص مستقر شده نه این که با وجود خطر، رفتن به حج در آن سال واجب است. مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

لاخلاف نصّاً و فتویّ فی أنّ أمن الطريق من الخوف علی النفس و البضع و المال شرط فی وجوب الحج. (۲)

مرحوم نراقی می فرماید:

الاستطاعة السربية تحصل بتخليئة السرب بفتح المهملة و اسكان الراء الطريق و اشتراطها مجمع عليه محققاً و محكياً. (۳)

مرحوم صاحب جواهر بعد از ذکر این شرط می فرماید:

ضرورة توافقها (الكتاب و السنة و الاجماع) على اعتبار تخليئة السرب في الاستطاعة. (۴)

ابن رشد ادّعی اجماع کرده در حالی که اجماعی در میان عامّه نیست و می گوید:

لا خلاف عنهم أنّ من شروطها الاستطاعة بالبدن و المال مع الأمن. (۵)

نووی می گوید:

فقال أصحابنا (شافعيها) يشترط لوجوب الحج أمن الطريق في ثلاثة أشياء: النفس و المال و البضع. (۶)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید که احمد حنبل مخالف است و شرط نمی داند و در ادامه از او دفاع کرده و می گوید منظور احمد این است که استطاعت را برای سال آینده نگهدارد.

۱. ج ۱، ص ۳۶۴.

۲. ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۳. ج ۱۱، ص ۶۰.

۴. ج ۱۷، ص ۲۹۰.

۵. بدایة المجتهد ج ۲، ص ۱۰۲.

۶. المجموع، ج ۷، ص ۵۰.

119- ادامه مسأله ۴۲ - ۸۶/۰۲/۳۱

در مورد واجب معلق اشکالی مطرح است که قبل از ورود به اصل بحث آن را مطرح می کنیم:

در صورتی که شرط واجب مشروط حاصل شود چه می شود؟ به عنوان مثال اگر شخصی در ذی القعدة مستطیع شود و همه انواع استطاعت (مالی، بدنی، طریقی و زمانی) را داشته باشد اگر بگوییم حج واجب نیست که نمی شود و اگر بگوییم وجوب هست و زمان آن بعد است، این همان واجب معلق است، پس واجب مشروط بعد از حصول شرط اگر زمان آن نرسیده باشد، واجب معلق است، بنابراین باید واجب معلق را بپذیرید، چون وجوب حالی و واجب استقبالی است.

قلنا: واجب مشروط با حصول شرط باز واجب مشروط است و ماهیّت آن عوض نمی شود و ما معتقدیم الآن هم بر او واجب نیست و از قبیل تهیّه آب قبل از وقت نماز ظهر است، یعنی در جایی که می داند بعد از دخول وقت، آب برای وضو نخواهد داشت عقل حکم می کند که چون غرض مولی فوت می شود، باید از الآن دست به کار شود تا غرض مولی فوت نشود؛ در ما نحن فیه هم به شخص مستطیع می گوییم الآن راه بیافت و به مکه برو.

بحث در فرع سوم از مسأله ۴۲ در شرطیت استطاعت طریقی بود. بیان شد که خاصّه بر شرطیت استطاعت طریقی اجماع دارند و عامّه هم قائل به شرطیت هستند، ولی از احمد حنبل نقل شد که قائل به شرطیت نیست.

ادّله:

۱- اجماع:

اجماع مدرکی و مؤید است.

۲- آیه:

مطابق آیه «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» اگر شخصی استطاعت مالی دارد ولی راه بسته است و یا خطر دارد، این شخص عرفاً مستطیع نیست.

۳- عسر و حرج:

با وجود خطر در راه، رفتن به حج عسر و حرج دارد و اگر راه بسته باشد رفتن به حج محال عقلی است.

۴- لاضرر:

اگر برود دزد اموالش را می برد پس دلیل نفی ضرر جلوی آن را می گیرد.

إن قلت: لاضرر شامل حج، خمس، زکات، جهاد و ... نمی شود، چون طبیعت این امور ضرری است.

قلنا: ما در قواعد الفقهيّه مفصلاً پاسخ داده ایم که اولاً، اینها ضرری نیست چون خمس و زکات باعث نظام جامعه و جهاد باعث حفظ جامعه است و اینها ضرر نیست و مصالح و منافع اجتماعی مثل منافع شخصی است.

ثانیاً، وقتی ضرر گفته می شود مراد ضرر زائد بر طبیعت این امور است، مثلاً طبیعت حج این است که دو میلیون خرج کند ولی اگر از فلان جاده برود پنج میلیون خرج خواهد کرد که این ضرر اضافی است.

۵- روایات:

چندین روایت در وسائل و مستدرک الوسائل داریم که بعضی صحیحه و بعضی ضعیف است ولی من حیث

المجموع حجّت است و تخلیة السرب را شرط می داند.

این روایات چندین عنوان دارد بعضی تعبیر «تخلیة السرب» و بعضی «عدم منع السلطان» و بعضی «تخلیة

الدرب» - به معنی طریق - بعضی تعبیر «الأمن» دارد که همه این عناوین به یک معنی است.

* ... قال سأل حفص الكناسی (سند معتبر است) أبا عبدالله(عليه السلام) و أنا عنده ... فإذا كان صحيحاً في

بدنه مخرّجاً في سربه له زاد و راحلة فلم يحج فهو ممّن يستطيع الحج؟ قال نعم.(۱)

* ... عن هشام بن الحكم (سند معتبر است) عن أبي عبدالله(عليه السلام) في قوله عزّوجلّ «و لله على

الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» ما يعني بذلك؟ قال: من كان صحيحاً في بدنه مخرّجاً في سربه له زاد

و راحلة.(۲)

* ... من كان صحيحاً في بدنه مخرّجاً في سربه. ... (۳)

* ... لم تمنعه ... سلطان ظالم ... (۴)

* ... عن أبي امامة (مرسلة است) ... و لا سلطان جائر.(۵)

* ... عن ذريح المحاربي (سند معتبر است) عن أبي عبدالله(عليه السلام) قال: من مات و لم يحج حجّة

الاسلام لم يمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا يطيق فيه الحج أو سلطان يمنعه فليمت يهودياً أو

نصرانياً.(۶)

* الفضل بن الحسن الطبرسي في مجمع البيان ... و تخلیة الدرب من الموانع (نسخه ای هم تعبیر «سرب»

دارد که ممکن است تفسیر یا نسخه بدل باشد).(۷)

* ... و الأمن ... (۸)

جمع بندی: هشت روایت تحت چهار عنوان بیان شد که سه حدیث صحیح بود، پس مجموع من حیث

المجموع حجّت و معمول بهای اصحاب است و معارضی هم ندارد، بنابراین مسأله کامل است.

سؤالی که در بحث قبل مطرح بود، در این جا نیز مطرح است، به این بیان که اگر تمام شاخه های

استطاعت حاصل ولی جادّه بسته باشد و به حج نرود، آیا واجب است استطاعت را برای سال آینده حفظ

کند؟

به عقیده ما مستطیع نیست بنابراین حج واجب نیست و حفظ استطاعت هم برای سال آینده لازم نیست.

مرحوم امام در ذیل این مسأله به تبع عروه سه صورت از عدم تخلیه سرب را ذکر کرده و می فرماید:

كان الطريق منحصراً أو كان جميع الطريق كذلك و لو كان الطريق الأبعد مأموناً يجب الذهاب منه و لو كان

الجميع (اقرّب و ابعّد) مخوفاً و لكن يمكنه الوصول إليه بالدوران في بلاد بعيدة فائتته لاتعدّ طريق إليه

لايجب على الأقوى.

۱- تمام جاده ها بسته است در این صورت که بلا اشکال استطاعت سربی ندارد.

۲- طریق قریب بسته است ولی طریق ابعد مأمون است، در این صورت شخص مستطیع است و باید طریق ابعد را انتخاب کند.

۳- طریق ابعد و اقرب بسته است ولی راهی هست که عرف به آن جاده نمی گوید و دور دنیا زدن است؛ آیا لازم است این راه را انتخاب کند در حالی که پول هم دارد؟ ما استطاعت را عرفی می دانیم و عرف این را راه نمی داند به همین جهت شخص در این صورت مستطیع نیست.

۱. ج ۴، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۲. ج ۷، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۳. ج ۱۰، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۵، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۵. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۶، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۶. وسائل، ح ۱، باب ۷ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۷. ج ۵، باب ۹ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۸. مستدرک الوسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

120- م ۴۳ (لو استلزم الذهاب الى الحج تلف مال له) - ۸۶/۰۳/۰۱

مسأله ۴۳: لو استلزم الذهاب إلى الحج تلف مال له في بلده معتدّ به بحيث يكون تحمّله حرجاً عليه لم يجب و لو استلزم ترك واجب اهمّ منه أو فعل حرام كذلك (اهمّ) يقدّم الأهمّ لكن إذا خالف و حج صح و أجزاءه عن حجة الإسلام ولو كان في الطريق ظالم لا يندفع إلّا بالمال فإن كان مانعاً عن العبور و لم يكن السرب مخلي عرفاً و لكن يمكن تخليته بالمال لايجب و إن لم يكن كذلك لكن يأخذ من كلّ عابر شيئاً يجب إلّا إذا كان دفعه حرجياً.

عنوان مسأله:

مرحوم امام در اين مسأله سه فرع را مطرح کرده اند:

فرع اول:

کسی به زیارت خانه خدا می رود و در غیاب او بعضی از اموالش تلف می شود مثلاً زراعت یا باغی دارد که کسی نیست به آن رسیدگی کند و محصول خراب می شود و یا تجارتخانه ای دارد که تعطیل می شود، به گونه ای که تلف این اموال حرج است، این شخص مستطیع است ولی لاجرح جلوی آن را می گیرد. از تعبیر مرحوم امام روشن می شود که ایشان به لاجرح استدلال می کنند نه به لاضرر، در حالی که بعضی از فقها از راه لاضرر و لاجرح هر دو وارد شده اند.

فرع دوم:

رفتن به حجّ موجب ترک واجب یا فعل حرام اهمّی شود. ترک واجب مثل طلبکارانی که

مطالباتی دارند که اگر حقوق الناس را اهم بدانیم رفتن به حج موجب ترک اهمّ می شود و یا زنی است که فرزند شیر خوار دارد که نمی تواند با خود به حج ببرد که واجب اهم حفظ بچّه شیر خوار است و فعل حرام مثل این که مرکب حلال پیدا نمی شود و همه غصبی است، پس رفتن به حج مستلزم فعل حرام است که اگر ترک حرام اهم باشد حج ساقط می شود.

مرحوم امام در ذیل عبارت اضافه می کنند که اگر کار حرام را مرتکب شد و به حج رفت و یا ترک واجب

کرد و به حج رفت، آیا حجّ او صحیح است؟ بلکه صحیح است چون امر به شیء نهی از ضدّ خاص نمی کند.

فرع سوم:

ظالمی در راه است که اگر پولی به او بدهد راه را باز می کند، آیا لازم است این پول را بدهد؟ خیر، این راه بسته است و تخلیۀ السرب نیست، ولی اگر معمول است که همه این عوارض را می دهند مثلاً عوارضی که عربستان به عنوان پول خدمات می گیرد و یا برای اجازه ورود پول می گیرد، مرحوم امام می فرماید بپردازد و اشکال ندارد.

این فرع در کلمات اصحاب غالباً ذکر نشده است.

البته مرحوم نراقی و بعضی دیگر اشاراتی دارند و منصوص هم نیست، پس فتوا و نصّ وسیعی نداریم و کلید حلّ این مسأله در قواعدی مثل قاعده استطاعت، لاضرر، لاجرح و ... است.

اقوال فرع اول:

مرحوم نراقی در مستند فروع را به خوبی جمع آوری کرده و گاه فروعی دارد که در جواهر هم نیامده است و عروه هم در سایه مستند حرکت می کند.

مرحوم نراقی می فرماید:

المسألة الأولى: يشترط في وجوب الحج بعد حصول الاستطاعت الأربع (مالي، جاني، طريقي، زماني) أمر آخر

أيضاً و هو عدم ترتّب ضرر عليه أو على غيره بالخروج إلى الحج فلو كان أحد بحيث لو خرج كان خروجه إلى الحج موجباً لتلف ماله المعتدّ به غير ما يصرف في الحج أو كانت المرأة بحيث تخاف على رضيعها و غير ذلك لم يجب الحج. (۱)

ادله:

در جایی که رفتن به حج موجب ضرر معتدّ به می شود رفتن به حج لازم نیست و برای اثبات آن شارحین عروه از دو راه مختلف وارد شده اند:

۱- لاضرر:

مرحوم آیه الله خویی در معتمد از این راه وارد شده و می فرماید استطاعت شرعی که همان زاد و راحله و

باز بودن راه و سلامت تن است حاصل است ولی ادله لاضرر حاکم می شود چون از عناوین ثانویه است و ادله ثانویه بر ادله اولیه حکومت دارند و حکومت آن است که دلیلی ناظر بر دلیل دیگر باشد و بخواهد آن را توسعه دهد و یا آن را تخصیص کند. یکی از آثار حکومت این است که میان دو دلیل نسبت سنجی نمی شود چون نسبت عموم و خصوص و تعارض و ... در بین دو دلیل همردیف است نه دو دلیلی که در طول هم هستند.

۲- لاجرج:

مرحوم آقای حکیم و مرحوم امام از راه دوم که لاجرج است وارد می شوند، چون معتقدند لاضرر جایی را که طبیعتش ضرری است (مثل حج و زکات و جهاد و خمس) شامل نمی شود. ما در جلسه قبل دو جواب دادیم: **اولاً**؛ این امور ضرری نیست، چون مخارج دو گونه است گاه مخارج شخصی و گاه اجتماعی است، بنابراین خمس فوائد عدیده ای در اجتماع دارد، پس این که می گویند طبیعت بعضی از واجبات ضرری است، صحیح نمی باشد. **ثانیاً**، سلماً ضرری باشد، ضرر در حدّ مخارج حج مراد است و زائد بر آن اگر باشد لاضرر حاکم است، پس حج به کلی از لاضرر بیرون می رود، بنابراین تمسک به لاضرر در ما نحن فیه بعید نیست و لاجرج هم قابل استدلال است.

أضف إلى ذلك: اگر استطاعت را عرفی بدانیم آیا در جایی که باغش خشک می شود و یا زراعتش از بین می رود و یا بچه اش تلف می شود، استطاعت عرفی حاصل است؟ بعید نیست بگوییم در اینجا استطاعت عرفی حاصل نیست و آیه «**لله على الناس**» شامل نمی شود.

فرع دوم:

در جایی که حج موجب ترک واجب یا فعل حرام شود گفته شده که سراغ قاعده اهمّ و مهمّ می رویم یعنی در جایی که ترک واجب با فعل حرام اهمّ باشد نباید به حج برود. تشخیص اهمّ و مهمّ کار ساده ای نیست و اگر تشخیص داده نشد که اهمّ و مهمّ کدام است، باید قائل به تخییر شویم.

نکته: اگر سراغ ادله استطاعت رفته و بگوییم الممتنع الشرعی کالممتنع العقلی؛ در ما نحن فیه مرکب

غصبی کالعدم است، همان گونه که اگر آب غصبی داشته باشد، مثل این است که آبی ندارد و باید تیمم کند؛ پس در ما نحن فیه هم الممتنع شرعی را مثل ممتنع عقلی دانسته و می گوییم این شخص مستطیع نیست، چون آیه که می فرماید «من استطاع» مرادش استطاعت از راه حلال است و استطاعت از راه حرام کالعدم است. مطابق این بیان دیگر نیاز به اهم و مهم نیست.

۱. مستند، ج ۱۱، ص ۶۵.

121- ادامه مسأله ۴۳ - ۸۶/۰۳/۰۲

«حدیث اخلاقی: امتحان دوست»

متن حدیث:

قال الصادق (عليه السلام): إختبروا إخوانكم بخصلتين فإن كانتا فيهم و إلا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب:

المحافظة على الصلوات في مواقيتها و البرّ بالإخوان في العسر واليسر. (۱)

ترجمه حدیث:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: دوستان و برادران خود را با دو ویژگی آزمایش کنید، اگر این دو خصلت در آنها بود، آنها را انتخاب کنید و اگر نبود از آنها دوری کنید، دوری کنید، دوری کنید: محافظت بر نماز سر وقت و نیکی به برادران دینی در تنگدستی و غنا (مراد تنگدستی و غنای خودشماست نه دوستان یعنی اگر در عسر هم هستید باز به اندازه امکان کمک کنید).

شرح حدیث:

از این حدیث نکاتی استفاده می شود:

۱- بدون امتحان دوست انتخاب نکنید. بعضی در انتخاب یک پیراهن وقت بسیاری صرف می کنند ولی

برای انتخاب دوست که امر مهمی است وقت نمی گذارند باید برای انتخاب دوست وقت گذاشت و او را آزمون.

۲- از دو راه باید دوستان را آزمون: یک راه رابطه با خدا (نماز) و دیگری رابطه با خلق خدا، یعنی برادران دینی خود را در عسر و یسر کمک کند و فقط نام برادری نباشد.

۳- تعبیر «المحافظة» در روایت دقیق است چون محافظت کردن به این است که تمام جهات نماز را رعایت کند. بعضی نماز را هر وقت ممکن شد می خوانند و به اول وقت دقت نمی کنند، بعضی رکوع و سجود درستی ندارند. گاهی جنبه ظاهری نماز خوب ولی خالی از محتوا است و حضور قلب در آن نیست، در حالی که روح نماز حضور قلب است. محافظت همه این معانی را شامل است، پس از روی نماز و اهمیتی که به آن می دهند می توان افراد را شناخت، چون وقتی بر نماز محافظت شود، ناهی از فحشاء و منکر خواهد بود. چنین شخصی تقلب نمی کند، دروغ نمی گوید، بی وفایی نمی کند و عهدشکنی ندارد. در روایات آمده نماز مانند نهر آبی است که در منزل شماست و پنج نوبت خود را در آن می شوید و روح تان را شستشو می دهد. روحی که روزی پنج بار شستشو شود، گرد و غبار معصیت و رذایل اخلاقی در آن باقی نمی ماند. نماز اول وقت نباید فراموش شود بعضی تا صدای اذان بلند می شود همه چیز را ترک می کنند و مشغول نماز می شوند که نشان می دهد نماز برای آنها اهمیتی فوق العاده ای دارد. به خصوص نماز صبح اهمیتی ویژه ای دارد، چون ابتدای صبح روحانیت خاصی دارد و اگر موفق به نماز شب هم شوند بهتر است که خدا به پیامبرش می فرماید: «عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً»

اگر جوانان یک هفته نماز را با حضور قلب بخوانند، عوض می شوند و به همین جهت نام نماز را مکتب عالی تربیت گذاشته اند. حال با توجه به مطالب فوق، شایسته است انسان شخصی را که در مکتب نماز تربیت شده به عنوان دوست برگزیند.

خدمت به خلق هم تأثیر فوق العاده ای دارد و اشخاصی که اهل خدمت به خلقند انسانهای درستی هستند که باید چنین افرادی برای دوستی انتخاب شوند.

بحث در فرع دوم از مسأله ۴۳ در این بود که اگر انجام فریضه حج مستلزم ترک واجب یا فعل حرامی شود چه باید کرد؟ آنهایی که استطاعت را شرعی می دانند، معتقدند این شخص مستطیع است، حال اگر انجام حج مستلزم ترک ادای دین واجب و یا مستلزم غصب که ترک آن واجب است شود، امر دائر بین دو واجب است و قاعده اهمّ و مهمّ حاکم است و اگر توانست از آیات و روایات اهمّ را به دست آورد، به همان عمل می کند در غیر این صورت تخییر است؛ و اگر استطاعت را عرفی دانستیم - که مبنای ماست - در این صورت این شخص مستطیع نخواهد بود، چون ممتنع شرعی، مثل ممتنع عقلی است، به عنوان مثال عبور از راه غصبی یا استفاده از مرکب غصبی مثل این است که راه بسته است و یا مرکب ندارد پس مستطیع نیست.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک می فرماید در روایات خاصّه هم دلیل بر این مبنا وجود دارد ولی ایشان به روایات اشاره ای نمی کنند. مراد ایشان روایاتی است که می گوید اگر عذر داری، مستطیع نیستی که ما دو روایت به این عنوان یافته ایم:

* ... عن الحلبي (معتبر است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: إذا قدر الرجل على ما يحجّ به (زاد و راحله داشته باشد) ثم دفع ذلك (حج انجام ندهد) و ليس له شغل يعذّره به فقد ترك شريعة من شرايع الإسلام («ليس له شغل» را عام گرفته و معتقدند ادای دین هم شغل است که در این صورت دیگر نوبت به اهمّ و مهمّ نمی رسد) الحديث. (۲)

* و باسناده عن علي بن أبي حمزة (ضعیف است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنّه قال: ... و ليس له عنه شغل يعذّره الله فيه ... (۳)

بنابراین به احتمال قوی می توان فتوا داد که اگر واجب مهمّی به واسطه حج، ترک شود و یا حرامی انجام شود حج واجب نیست.

حال اگر کار خلاف را انجام داد و یا ترک واجب کرد و به حج رفت در این صورت حجّش صحیح است، چون امر به شیء (ادای دین) نهی از ضدّ خاص (حج) نمی کند و مرحوم امام حجّ او را صحیح می دانند.

فرع سوّم:

اگر ظالمی مانع راه است و اجازه نمی دهد به حج روند ولی اگر پولی داده شود، اجازه می دهد، در اینجا آیا حج واجب است و آیا لازم است این پول را بپردازند؟ مرحوم آقای حکیم(۴) در مستمسک سه قول را نقل می کند:

۱- مرحوم شیخ و جماعتی معتقدند که حج واجب نیست چون راه بسته است.

۲- مرحوم صاحب مدارک و مرحوم صاحب شرایع معتقدند که واجب است پول را بدهند و به حج بروند و این پول از جمله هزینه هاست.

۳- باید بین جایی که هزینه سنگین و مجحف است و جایی که هزینه سبک است فرق بگذاریم یعنی اگر هزینه مجحف است لازم نیست بدهد و اگر غیر مجحف است باید بپردازد که این مختار مرحوم محقق در معتبر است.

بعضی معتقدند که فرع سوّم داخل در فرع دوّم است چون پرداخت پول به ظالم اعانت بر اثم است و در واقع انجام حج منجر به انجام فعل حرام است و شخص مستطیع نیست.

قلنا: حقّ در مسأله قول دوّم است یعنی پول را بدهد و این پول جزء هزینه های حج است، بله اگر داخل در عسر و حرج شود، قاعده عسر و حرج جلوی آن را می گیرد.

مرحوم امام می فرماید در جایی که ظالم مانع است و آن شخص باید پولی بدهد تا راه باز شود حج واجب نیست ولی اگر از همه پول می گیرند واجب است پول را بدهد و چنین شخصی مستطیع است.

ما معتقدیم بین این دو صورت فرقی نیست، چون اگر پول ندهد ظالم نمی گذارد برود و به صورت اوّل بر می گردد پس دو صورت با هم تفاوتی ندارد.

خصوصاً در بسیاری از ازمّنه ظالمان بر حرمین مسلط بودند و پولهایی از حجّاج می گرفتند و اگر این پول را نمی دادند حج تعطیل می شد و یکی درآمد های حاکمان مکه و مدینه پولی بود که از حجّاج می گرفتند

و سیره مسلمین بر این بود که پول را می دادند و آن را اعانت بر ظلم نمی دانستند.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۱۰۳ از ابواب آداب العشرة.

۲. ح ۳، باب ۶ از ابواب وجوب حج و شرائطه.

۳. ح ۹، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

۴. ج ۱۰، ص ۱۸۸.

122- مسأله ۴۴ (لو اعتقد أمراً فبان خلافه) - ۸۶/۰۳/۰۵

مسأله ۴۴: لو اعتقد كونه بالغاً فحجّ ثمّ بان خلافه لم يجز عن حجّة الإسلام. و كذا لو اعتقد كونه مستطيعاً مالا فبان الخلاف. ولو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف، فإن كان الضرر نفسياً أو مالياً بلغ حدّ الحرج، أو كان الحجّ حرجياً، ففي كفايته إشكال، بل عدمها لا يخلو من وجه. و أمّا الضرر المالى غير البالغ حدّ الحرج فغير مانع عن وجوب الحج. نعم لو تحمّل الضرر و الحرج حتّى بلغ الميقات، فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطيعاً، فالأقوى كفايته. ولو اعتقد عدم المزاحم الشرعى الأهمّ فحجّ فبان الخلاف صحّ. ولو اعتقد كونه غير بالغ فحجّ ندباً فبان خلافه، ففيه تفصيل مرّ نظيره. ولو تركه مع بقاء الشرائط إلى تمام الأعمال استقرّ عليه، و يحتمل اشتراط بقائها إلى زمان إمكان العود إلى محلّه على إشكال. و إن اعتقد عدم كفاية ماله عن حجّة الإسلام فتركها فبان الخلاف، استقرّ عليه مع وجود سائر الشرائط. و إن اعتقد المانع من العدو أو الحرج أو الضرر المستلزم له، فترك فبان الخلاف، فالظاهر استقراره عليه، سيّما فى الحرج. و إن اعتقد وجود مزاحم شرعى أهمّ فترك فبان الخلاف استقرّ عليه.

عنوان مسأله:

مرحوم صاحب عروه این مسأله را در امر اوّل از امور باقی مانده در ذیل مسأله ۶۴ مطرح کرده است. این مسأله دارای هشت فرع است که در بعضی از فروع هشت گانه هم فروعی مطرح است. حاصل مسأله این است که شخص در زمان حج عقیده اش چیزی است و واقع چیز دیگری است، در اینجا حکم چیست؟ مثلاً عقیده اش این است که مستطیع بوده ولی واقعاً مستطیع نبوده و یا عقیده اش این است که بالغ بوده ولی در واقع بالغ نبوده و یا عقیده اش این بود که حج برای او ضرری ندارد ولی در واقع ضرر داشت، حال در جایی که عقیده با واقع مخالف است آیا حجّ او حجّة الاسلام محسوب می شود؟ فروع هشت گانه مسأله عبارتند از:

فرع اوّل: خیال می کرد که بالغ است ولی بعد از حج معلوم شد که بالغ نبوده است.

فرع دوّم: خیال می کرد که مستطیع است ولی بعد از حج معلوم شد که مستطیع نبوده است.

فرع سوّم: خیال می کرد که حج ضرر و حرجی برای او ندارد ولی بعد از حج معلوم شد که دارای ضررهای متعدّدی بوده است.

فرع چهارم: خیال می کرد که مزاحمی ندارد (مثلاً حق الناس یا فعل حرام) ولی بعداً معلوم شد که مزاحم داشته، مثلاً مرکب غصبی بوده است.

در این چهار فرع فکر می کرد شرایط موجود بوده و بعد معلوم شد که نبوده است.

فرع پنجم: خیال می کرد که بالغ نیست و حجّ مستحبی بجای آورد و بعد معلوم شد که بالغ بوده است.

فرع ششم: خیال می کرد که مستطیع نیست بعد از حج معلوم شد که مستطیع بوده است.

فرع هفتم: خیال می کرد حرج و ضرری در کار است بعد از حج معلوم شد که حرج و ضرری در کار نبوده است.

فرع هشتم: خیال می کرد مزاحمی در کار است و با وجود این به حج رفت و بعد معلوم شد که مزاحمی نبوده است.

در این چهار فرع هم فکر می کرد که شرایط موجود نبوده ولی در واقع حاصل بود.

مرحوم امام بعضی از این فروع را در مسأله ۸ و ۲۵ و ۳۵ مطرح کرده بود. در بدو نظر مسأله خیلی شلوع به نظر می‌رسد ولی همه این فروع تحت عنوان «اعتقاد بر خلاف واقعیت» جمع می‌شود؛ حال باید دید در کجا این اعتقاد بر خلاف واقعیت ضرر می‌زند.

فرع اول:

مرحوم امام در این فرع می‌فرماید:

لو اعتقد كونه بالغاً فحجّ ثمّ بان خلافه (بالغ نبوده است) لم يجز عن حجّة الاسلام.

دلیل این فرع واضح است چون از شرایط حجّه الاسلام بلوغ و عقل است و ظاهر الفاظ واقعیت عینیّه خارجیّ است نه اعتقاد و خیال، مثلاً وقتی می‌گویند دم نجس است، دم واقعی مراد است و یا وقتی می‌گویند کُر مطهر است، همان کُر خارجی و واقعی است و در ما نحن فیه وقتی از جمله شرایط بلوغ را می‌گویند، بلوغ واقعی است نه خیالی. حال اگر غیر بالغ حج بجای آورد باطل نیست ولی کفایت از حجّه الاسلام نمی‌کند.

البته اگر در مشعر بالغ شود گفته شده کافی است.

فرع دوم:

مرحوم امام در مورد این فرع می‌فرماید:

و كذا (لم يجز) لو اعتقد كونه مستطیعاً مالا فبان الخلاف.

این فرع هم روشن است و بحثی ندارد چون استطاعت شرط واقعی است نه شرط علمی و اعتقادی و الفاظ بر وجودات واقعیّه حمل می‌شود؛ وقتی قرآن می‌فرماید: «من استطاع إلیه سبیلاً» یعنی استطاعت در عالم واقع نه استطاعت در عالم خیال و اگر چنین شخصی حج بجای آورد صحیح است ولی مجزی از حجّه الاسلام نیست.

فرع سوم:

مرحوم امام در مورد این فرع می‌فرماید:

و لو اعتقد عدم الضرر أو الحرج فبان الخلاف، این فرع خود سه صورت دارد:

۱- **فإن كان الضرر نفسياً أو مالياً بلغ حدّ الحرج**، معلوم می شود امام مطلق ضرر را کافی نمی داند بلکه ضرری را کافی می داند که به حدّ حرج برسد چون تصوّر بر این بوده که ذات حج ضرری است و ادّله لاضرر حج را نمی گیرد که ما نپذیرفتیم.

۲- **أو كان الحج حرجياً، ففی کفایته اشکال بل عدمها (اجزاء) لایخلو من وجه**. گاهی حج باعث حرج می شود و گاه خود حج حرجی است مثل این که طواف حرجی است. (عقیده ایشان این است که حرج، حرج واقعی است مثل استطاعت، پس چون حرج واقعی مراد است و در اینجا حرج واقعی حاصل بوده است پس حجة الاسلام از او برداشته شده و حجّش صحیح است ولی مجزی از حجة الاسلام نیست.

قلنا: أو لا؛ ما بین ضرر و حرج فرقی نمی گذاریم و هر دو بر آیه «لله على الناس» حاکم است، یعنی فرق نمی کند که ضرر به حدّ حرج برسد یا نه، چون ما مبنای کسانی را که حج را فی نفسه ضرری می دانستند نپذیرفتیم.

سَلَمْنَا؛ که ذات حج ضرری باشد ولی ضررهای اضافی و بیش از هزینه حج مشمول لاضرر است.

ثانیاً؛ دلیل لاضرر و لاحرج دلیل امتنانی است، حال اگر حج بجای آورد در حالی که نمی دانست ضرری یا حرجی است و بعد معلوم شد حرجی بوده اگر خدا این حج را نپذیرد، منّتی نیست. دلیل لاضرر می گوید اگر آب ضرر دارد وضو نگیر و یا اگر نماز خواندن ایستاده ضرر دارد نشسته نماز بخوان. حال اگر به خاطر ناآگاهی این ضرر را متحمّل شد، اگر این وضو باطل شود منّتی نیست. پس عموم لاضرر جایی را که ضدّ منّت است شامل نمی شود و عموم لاضرر و لاحرج برای جایی است که آگاه به ضرر و حرج باشد، لذا در باب لاضرر می گوید اگر ضرر شما مزاحم ضرر همسایه شود، لاضرر شامل نیست؛ چون منّت بر تو و به ضرر همسایه است،

نتیجه: چون اساس لاضرر و لاحرج بر منّت بود اگر بعد از عمل بفهمد و عمل باطل شود، منّتی نیست به همین جهت عمل صحیح است.

۳- **نعم لو تحمّل الضرر و الحرج حتی بلغ المیقات**. اگر با تحمل ضرر و حرج به حج رفته و به میقات برسد

در حالی که از آنجا ضرر و حرجی نباشد این حج مجزی از حجة الاسلام است. بنابراین مرحوم امام صورت اول را مجزی ندانسته و صورت دوم و سوم را مجزی دانستند ولی ما هر سه صورت را مجزی می دانیم.

123- ادامه مسأله ۴۴ - ۸۶/۰۳/۰۶

بحث در مسأله ۴۴ از مسائل استطاعت بود که در واقع فروعی بر مسائل گذشته است و تمام این فروع تحت عنوان اعتقاد بر خلاف واقعیت جمع است. چهار فرع از این فروع در این است که خیال می کند شرایط موجود است و حج به جای می آورد و بعد معلوم می شود که شرایط موجود نبوده و خلاف آن ظاهر شده است آیا حجّ او حجّة الاسلام است؟

در چهار فرع دیگر فکر می کرد که شرایط موجود نیست و حج بجای آورد و یا به خیال عدم وجود شرایط حج بجای نیاورد؛ آیا بعد از این که معلوم شد شرایط حاصل بوده حجّش حجّة الاسلام است و اگر بجای نیاورده حج بر او مستقر می شود؟

بعضی اصرار دارند که این بحث را تحت عنوان مسأله اجزاء مطرح کنیم ولی بدون آن هم مسأله قابل حل است. بحث اجزاء چهار شاخه دارد:

۱- اجزا در امر واقعی اختیاری مثل این که نماز ظهر را کامل و با تمام شرایط بجای آورده که این مجزی است بلااشکال.

۲- اجزا در امر واقعی اضطراری مثل این که نماز را با تیمم خوانده که امرش واقعی اضطراری، و مجزی است بلااشکال.

۳- اجزا در امر ظاهری شرعی مثل این که دو شاهد عادل خبر داد که قبله این است و نماز خواند، بعد معلوم شد که اشتباه بوده است که این امر ظاهری شرعی است چون قول دو شاهد عادل در موضوعات حجّت است و یا با استصحاب وضو نماز خواند که استصحاب امر ظاهری شرعی است و بعد معلوم شد که اشتباه کرده است؛ این صورت محلّ بحث است. ما معتقدیم در صورت کشف خلاف مجزی است الاّ ما خرج بالدلیل.

۴- اجزا در امر ظاهری عقلی (امر خیالی) مثل این که یقین داشت که قبله فلان جهت است (حجّیت یقین

عقلی است) و نماز خواند بعد کشف خلاف شد، این صورت مجزی نیست.

در ما نحن فيه غالب فروع از این قبیل است و بعضی به واقعی اختیاری بر می گردد. اکنون به بررسی هر

یک از فروع با توجه به بحث اجزا می پردازیم:

فرع اول: خیال می کرد که بالغ است و حج بجای آورد و بعد خلاف آن کشف شد. شرط حجّه الاسلام بلوغ

است، پس شرط واقعی حاصل نبوده و حج مجزی نیست و این از قبیل قسم چهارم اجزا است.

فرع دوم: خیال می کرد مستطیع است و به حج رفت و بعد معلوم شد که مستطیع نیست، پس امر واقعی

نداشته بلکه امر خیالی داشته است، بنابراین از قبیل امر ظاهری عقلی است و مجزی نمی باشد.

فرع سوم: خیال می کرد حج ضرر و حرجی ندارد و بعد از حج معلوم شد که ضرر و حرج بوده است. مرحوم

امام برای این فرع سه صورت بین کرده است:

(الف) ضرر جانی یا مالی که به حدّ حرج رسیده است؛ این حج مجزی نیست چون شرایط (عدم حرج)

حاصل نبوده است. این صورت هم به امر ظاهری عقلی (امر خیالی) بر می گردد.

(ب) ضرر مالی که به حدّ حرج نرسد در این صورت حج او صحیح است چون اگر به حدّ حرج نرسد ضرر

مانع نیست زیرا طبیعت حج ضرری است.

ما این را نپذیرفتیم و گفتیم ضرر مانع است و اینجا هم حج صحیح نیست چون ضرر بی حرج هم مانع

است، البته اگر به جای آورد صحیح است و چون بعد از عمل متوجه شده، لاضرر آن را شامل نمی شود

بلکه جایی را شامل است که قبل از عمل متوجه شود و خودداری کند، پس اگر در جایی که بعد از عمل

بفهمد، عملش را باطل بدانیم امتنانی در آن نیست. این صورت به عقیده ما مجزی است چون بعد از عمل

لاضرر و لاحرج نمی آید.

(ج) با تحمّل ضرر و حرج رفت و به میقات رسید که در آنجا ضرر و حرجی نیست، آیا این حج مجزی است؟

بله مجزی است و مرحوم امام می فرماید:

نعم لو تحمّل و الحرج حتّى بلغ الميقات فارتفع الضرر و الحرج و صار مستطیعاً فالأقوی کفایت، پس امام

صورت اول را مجزی ندانسته و صورت دوم و سوم را مجزی دانستند ولی ما هر سه صورت را مجزی

می دانیم.

فرع چهارم:

مرحوم امام در مورد این فرع می فرماید:

ولو اعتقد عدم المزاحم الشرعی فحجّ فبان الخلاف، صحّ؛ به خیال عدم مزاحم شرعی حج بجای آورد مثلاً خیال می کرد طلبکار ندارد و یا مرکب غصبی نیست و حج را انجام داد بعد معلوم شد اشتباه کرده امام می فرماید حج او صحیح است، چون این شخص مزاحم را ندیده و قصد قربت کرده است بلکه اگر می دانست مزاحم اهم دارد، امر به مهم که حج بود، نداشت بنابراین اهم و مهم برای جایی است که انسان عالم باشد و وقتی عالم نبود تأثیری ندارد.

مرحوم آقای بروجردی و بعضی دیگر یک مورد را از این صورت استثنا کرده اند، در حالی که مرحوم امام مطلقاً صحیح دانستند و آن جایی است که حرام مزاحم با عملی از اعمال حج متحد باشد، مثلاً لباس احرام و یا لباس طواف و یا لباس نماز طواف غصبی و شخص هم مقصر باشد نه قاصر، پس دو قید دارد: اتحاد حرام با چیزی از حج و دیگر این که جاهل مقصر باشد. الجاهل المقصر کالعالم و عالم اگر با لباس غصبی طواف کند یا نماز طواف بخواند، باطل است و جاهل مقصر هم که مثل عالم است؛ عملش باطل است. **قلنا:** این استثنا درست است ولی خارج از ما نحن فیه است و بحث ما در جاهل مقصر و غیر آن نیست. **فرع پنجم:** مرحوم امام در مورد این فرع می فرماید:

ولو اعتقد كونه غير بالغ فحج ندباً فبان خلافة ففیه تفصیل مرّ نظیره؛ به خیال این که بالغ نیست، حج ندبی بجای آورد و بعد معلوم شد که بالغ بوده است، مرحوم امام می فرماید در این صورت تفصیل است که در بحث بلوغ در ابتدای بحث استطاعت گذشت و فرمودند دو حالت دارد: گاهی تقیید است یعنی می گوید: من غیر بالغ حج به قصد ندبی بجای می آورم، که این مجزی نیست و گاهی خطای در تطبیق است یعنی می گوید من حج واقعی را بجای آوردم و خیال میکرد که استحباب است که خطای در تطبیق است. این صورت صحیح است مثل کسی که اقتدا به امام حاضر کرده و خیال می کرد زید است ولی معلوم شد که عمرو است، پس صحیح است و در ما نحن فیه حجه الاسلام می شود.

قلنا: که فرقی بین حج ندبی و حجّ الاسلام نیست، و ماهیت هر دو یکی است پس هر دو صورت صحیح است و در ما نحن فیه هم شرایط بوده و بالغ بوده و خبر نداشته، پس حجّ او حجّ الاسلام است.

124- ادامه مسأله ۴۴ - ۸۶/۰۳/۰۷

بحث در فرع پنجم از مسأله ۴۴ در این بود که اگر کسی به گمان این که مانع نیست، حجّ ندبی بجای آورد آیا حجّ او صحیح است و حجّ الاسلام محسوب می شود؟ مرحوم امام و بعضی دیگر معتقدند که ماهیت حجّ الاسلام و حج ندبی دوتا است و باید قصد عنوان شود که اگر خطای در تطبیق بود حجّ او صحیح است ولی اگر مقید به حجّ ندبی انجام داده، حجّ الاسلام محسوب نمی شود.

خطای در تطبیق سابقاً بیان شد و در اینجا با بیان روشن تری آن را شرح می دهیم:

عناوین دو گونه است:

۱- عناوین غیر قصدی:

عناوینی که برای حصول آن، قصد عنوان لازم نیست مانند شستن لباس و تطهیر بدن که جنبه قصدی ندارد و به هر نیتی شسته شود پاک می شود.

۲- عناوین قصدی:

عناوینی که تا قصد عنوان نشود عمل حاصل نمی شود، به عنوان مثال پولی به دست زید می دهد که اگر قصد زکات کند، زکات است و اگر قصد خمس کند، خمس می شود و اگر قصد هبه کند، هبه می شود و یا در ناحیه نماز اگر به جای نیت ادا، نیت قضا کند باطل است و اگر به جای نیت قضا، نیت ادا کند، باطل است، چون از ادله استفاده می شود که ادا و قضا از عناوین قصدیه است.

در عناوین قصدیه اگر اجمالاً قصد عنوان را داشته باشد ولی گمان کند که فلان مصداق است اشکالی ندارد و موجب بطلان عمل نمی شود؛ به این صورت خطای در تطبیق گفته می شود. به عنوان مثال نماز را به

قصد ما فی الذمه می خواند ولی گمان می کند که اداس است و بعد معلوم می شود که قضا بوده است و یا نیت ادای ما فی الذمه می کند و گمان می کند که خمس بوده ولی در واقع زکات بوده؛ این عمل او صحیح و مکفی است؛ اما اگر گفت قضای به قصد قضا بجا می آورم و بعد معلوم شود که اشتباه است و ادا بوده فایده ای ندارد و عمل او صحیح و مکفی نیست.

در ما نحن فيه اگر شخص بالغ به گمان این که نابالغ است حج بجای آورد و نیت ادای ما فی الذمه کند و از باب خطای در تطبیق نیت حج ندبی کند و بعد معلوم شود که بالغ بوده، حجّ حجه الاسلام است و کفایت می کند چون نیت اجمالی ما فی الذمه داشته است، ولی اگر مقید کند که حج ندبی به قید ندبی بجا می آورم و بعد معلوم شود که بالغ است کفایت از حجّه الاسلام نمی کند.

ما معتقدیم حجّ ندبی و حجّه الاسلام یک ماهیت است و قصد وجه هم لازم نیست، حتی اگر اشتباه در قصد کند و واجب را مستحب و مستحب را واجب قصد کند، تأثیری ندارد، چون وجوب و استحباب از عناوین قصدیه نیست، حال طبق این مبنا ما نحن فيه مصداق خطای در تطبیق نیست و حجّ او صحیح و مجزی است.

مرحوم امام برای این فرع حالت دیگری هم بیان کرده و می فرماید اگر این فرد بالغ واقعی که فکر می کرد بالغ نیست به حج نرود و بعد معلوم شود که در واقع بالغ بوده آیا بر او حج مستقر می شود؟ بله، حج بر او مستقر است چون شرط تابع واقع است (بلوغ واقعی، استطاعت واقعی و ...) و این شخص هم در واقع بالغ بوده و نرفته است.

فرع ششم:

مرحوم امام در این فرع می فرماید:

و إن اعتقد عدم کفایه ماله عن حجّه الاسلام (خیال کرد مستطیع نیست بعد معلوم شد که پولش کافی بوده است) فترکها فبان الخلاف استقرّ علیه (حج بر او مستقر می شود چون واقعاً مستطیع بوده و حکم تابع واقع است) مع وجود سائر الشرائط.

فرع هفتم:

مرحوم امام در این فرع می فرماید:

و إن اعتقد المانع من عدوّ أو الحرج أو الضرر المستلزم له فترك فبان الخلاف فالظاهر استقراره عليه (چون شرایط حاصل بوده) سیّما فی الحرج.

«عدوّ» در روایات آمده و جزء شرایط است ولی حرج عنوان ثانوی است و دلیل لاحرج حاکمیت پیدا می کند و جلوی حج را می گیرد و عنوان ثانوی او خیالی بوده و فایده ای ندارد.

این فرع به این سادگی نیست و مرحوم صاحب عروه، عکس این مطلب را در عروه آورده و می فرماید:

هل يستقرّ عليه الحج أولاً؟ و جهان و الأقوی عدمه (عکس تحریر الوسيله) لأنّ المناط فی الضرر الخوف. (۱)

خوف موضوعیت دارد به همین جهت خائف مستطیع نیست. ولی محشّین عروه ایراد کرده اند که خوف موضوعیت ندارد، بلکه طریقیّت دارد و طریقی است که خطا کرده، پس حج بر او مستقرّ شده است.

آیا حق با مرحوم سید است یا مرحوم امام و محشّین عروه؟

به عقیده ما جای تفصیل است؛ گاهی خوف مصداق حرج واقعی است یعنی خیال حرج نبوده و حرج واقعی است، در این صورت این شخص مستطیع نمی شود، ولی اگر شخص بی خیالی است که خوفش باعث حرج نیست، در این صورت حج بر او مستقر می شود.

فرع هشتم:

مرحوم امام در این فرع می فرماید:

و ان اعتقد وجود مزاحم شرعی اهمّ فترك فبان الخلاف استقرّ عليه، خیال مانع شرعی و وجود مزاحم بود نه واقعی که در این صورت چون شرط واقعی است حج مستقر می شود.

مسأله صورت دوّمی هم دارد:

اگر با وجود مزاحم به حج برود و بعد معلوم شود که در واقع مزاحمی نبوده است در این صورت حجّ او حجّه الاسلام است و اگر ترک کند و به حج نرود حج بر او مستقر می شود.

125م ۴۵ (ترك الحج مع وجود الشرايط و اتيانه مع فقد بعضها) - ۸۶/۰۳/۰۸

مسأله ۴۵: لو ترك الحج مع تحقق الشرائط متعمداً، استقر عليه مع بقائها إلى تمام الأعمال و لو حج مع فقد بعضها فإن كان البلوغ فلا يجزيه إلا إذا بلغ قبل أحد الموقفين فإنه مجز على الأقوى و كذا لو حج مع فقد الاستطاعة الماليّة و إن حج مع عدم أمن الطريق أو عدم صحّة البدن و حصول الحرج فإن صار قبل الإحرام مستطيعاً و ارتفع العذر صحّ و أجزاء بخلاف ما لو فقد شرط في حال الإحرام إلى تمام الأعمال فلو كان نفس الحج و لو ببعض أجزائه حرجياً أو ضررياً على النفس فالظاهر عدم الإجزاء.

عنوان مسأله:

این مسأله از دو فرع تشکیل شده که میان دو فرعی تجانسی نیست و در سایه امر دوّم در ذیل مسأله ۶۵ عروه است.

فرع اوّل در این است که اگر کسی حج را با وجود تمام شرایط ترک کند حج بر او مستقر می شود و معنای استقرار این است که چه شرایط بماند و چه نماند باید سال آینده حج بجای آورد ولو متسکعاً باشد. فرع دوّم این است که اگر با فقد بعضی از شرایط، حج بجای آورد آیا کفایت از حجّة الاسلام می کند؟ مثلاً استطاعت مالی نداشت و یا بچه ای که واقعاً بالغ نبود و یا بدون امنیّت طریق و یا با وجود مرض و یا حرج و ضرر در اموال یا بدن به حج رفت، به عبارت دیگر با این که یکی از شئون پنج گانه استطاعت نبوده به حج رفت، آیا در این موارد حجّ او کفایت از حجّة الاسلام می کند؟

فرع اوّل:

در فرع اوّل مرحوم امام می فرماید:

لو ترك الحج مع تحقق الشرايط متعمداً استقر عليه مع بقائها (شرايط) إلى تمام الاعمال; یعنی اگر اگر عمداً با وجود تمام شرایط حج انجام ندهد و بعد از تمام شدن اعمال حج شرایط استطاعت در او از بین برود حج بر او مستقر می شود. در مسأله ۴۴ ایشان احتمال داده بودند که استطاعت تا زمان رجوع باقی

بماند نه تا زمان پایان اعمال و این مبنی بر آن اختلافی است که قبلاً گفتیم که آیا بقای استطاعت تا پایان اعمال لازم است که با گدایی بر گردد یا بقای استطاعت تا زمان رجوع شرط است؟ سابقاً بیان شد که بقای استطاعت تا زمان رجوع شرط است و اگر برگشتن را با گدایی برگردد، دیگر مستطیع نیست و هزینه بازگشت هم جزء استطاعت است. حال اگر تا پایان اعمال استطاعت داشت و سال آینده نداشت، سال آینده باید حج را انجام دهد و دلیل آن اجماع است که اگر استطاعت زائل شود و لو متسکعاً باید آن را انجام دهد.

مرحوم صاحب مدارک (۱) به نقل صاحب جواهر به این جا که رسیده می فرماید: من خبری که لفظ استقرار داشته باشد نیافتم؛ ولی صاحب جواهر و دیگران دلایلی ذکر کرده اند.

ادّله:

۱- آیه:

بعضی از محشّین عروه به آیه «لله علی الناس حج البيت ...» استدلال کرده اند ولی صاحب جواهر استدلال نکرده است. مستدلّین می گویند که آیه اطلاق دارد و می گوید وقتی مستطیع شدی به گردن توست.

سؤال: آیا استطاعت علّت حدوثی حج است یا علّت حدوثی و بقائی و یا مبهم است؟

آیه ندارد که استطاعت فقط حدوثاً شرط است و فقط در مورد کسی است که مستطیع بوده و شامل کسی استطاعتش زائل شده، نمی شود، و لااقل این است که آیه در این مورد سکوت دارد در حالی که آنچه از استقرار مهمّ است این است که ولو استطاعت زائل شود حج بر او مستقر می شود که آیه بر این معنا دلالت ندارد چون عناوین وصفیه حدوثاً و بقاءً شرط است، مثلاً دم حدوثاً و بقاءً نجس است و کر مادامی که کر است هم حدوثاً و هم بقاءً رافع نجس است و اگر کریت از بین برود رافع خبث نیست.

۲- روایات:

مرحوم صاحب جواهر به دو حدیث از باب ۲۸ استدلال کرده که یکی حدیث «محمد بن مسلم» و دیگری حدیث «سماعه بن مهران» است، در حالی که بقیه احادیث این باب هم مثل این دو حدیث است و بلکه بهتر از این دو حدیث است:

* ... عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبدالله (عليه السلام) عن الرجل يموت و لم يحجّ حجّة الاسلام و لم

يوص بها و هو مؤسّر (در حالی که بحث ما در جایی است که استطاعت مالی او زائل شده و این روایت

موسر را می گوید) فقال: يحجّ عنه من صلب ماله. (۲)

آیا این روایت دلیل بر استقرار حج است اگر چه استطاعت زائل شود؟

این حدیث خلاف مطلوب است.

* ... عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن رجل مات و لم يحجّ حجّة الاسلام و لم

يوص بها أيقضى عنه؟ قال: نعم (۳).

آیا این روایات برای جایی است که مستطیع بود و استطاعت او زائل شده یا مخصوص جایی است که تا

آخر عمر استطاعت باقی است؟ احتمال دارد کسی ادّعی اطلاق کند ولی با وجود «هو موسر» و یا تعبیر

«من صلب ماله» ادّعی اطلاق مشکل است.

روایات دیگری هم در باب ۶ و ۱۰ داریم که از باب نمونه از هر کدام یک روایت بیان می کنیم:

* ... عن أبي الصباح الكناني (سند خوب است) عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: قلت له: أرايت الرجل

التاجر ذا المال حين يسوّف الحجّ كلّ عام و ليس يشغله عنه إلّا التجارة أو الدين فقال: لا عذر له يسوّف الحجّ

إن مات فقد ترك الحجّ و قد ترك شريعة من شرايع الاسلام. (۴)

آیا این روایت ناظر به جایی است که استطاعت زائل شده است؟ استدلال به آن مشکل است.

* ... عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبدالله (عليه السلام) يقول: من عرض عليه الحجّ و لو على حمار أجدع

مقطوع الذنب فأبی فهو مستطیع للحج (۵). روایت در مورد حجّ بذلی است و می گوید اگر چه با حمار اجدع

ابتر باشد به حجّ برود و تکبّر نکند، نه این که اگر استطاعت زائل شد با این حمار هم به حجّ برود و ربطی

به استقرار حج ندارد.

بنابراین روایات اطلاق ندارد و اگر اطلاقی باشد، ضعیف است، پس احتیاط واجب این است که در صورت

استقرار برود ولی دلیل محکمی نداریم همان گونه که مرحوم صاحب مدارک فرمودند، بنابراین به برکت

وجود اجماع احتیاط واجب می دانیم که برود ولی فتوای به وجوب نمی دهیم چون دلایل دلالت ندارد و

اجماع هم احتمال دارد مدرکی و مدرک آن همان اطلاقات روایات باشد البتّه با وجود شهرت بین اصحاب نمی توانیم آن را کنار بگذاریم.

فرع دوم:

در این فرع مرحوم امام می فرماید:

ولو حجّ مع فقد بعضها فإن كان البلوغ فلا يجزيه ...، اگر حج را بجای آورد در حالی که بالغ نبود، آیا حجّه الاسلام می شود؟ این فرع روایت خاص دارد که اگر قبل از مشعر الحرام بالغ شود، کفایت از حجّه الاسلام می کند و اگر بالغ نشود کافی نیست که بحث آن در مسأله ششم گذشت و بحثی ندارد.

اگر همه شرایط را جزء استطاعت مالی داشت و برای انجام حج ندبی رفت، آیا این حجّ ندبی کفایت از حجّه الاسلام می کند، همه می فرمایند کفایت نمی کند ولی مرحوم صاحب عروه مخالفت کرده و آن را کافی می داند و استدلال می کند. محشّین عروه انکار کرده و از استدلال مرحوم سیّد جواب داده اند.

ج ۱۷، ص ۲۹۹.

ج ۴، باب ۲۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج ۳، باب ۲۸ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج ۴، باب ۶ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

ج ۷، باب ۱۰ از ابواب وجوب الحج و شرائطه.

126- ادامه مسأله ۴۵ - ۸۶/۰۳/۱۲

بحث در مسأله ۴۵ از مسائل استطاعت دارای دو فرع بود، فرع اوّل در این بود که اگر کسی با تحقق شرایط حج را بجای نیاورد، حج بر او مستقر می شود و به هر قیمتی ولو متسکّعاً باید سال آینده آن را بجای آورد.

فرع دوم در این بود که اگر با فقد بعضی از شرایط پنج گانه، مثلاً بدون بلوغ حج بجای آورد، نصّ خاص داریم که کفایت از حجّه الاسلام نمی کند.

شرط دوّم استطاعت مالی بود حال اگر شخص بدون استطاعت مالی حج بجای آورد، آیا این حجّ ندبی کفایت از حجّ وجوبی بعد از استطاعت می کند؟ مشهور این است که کفایت نمی کند و بعد از این که مستطیع شد واجب است حج بجای آورد زیرا ماهیّت حجّ ندبی با ماهیّت حجّه الاسلام دو چیز است و یک ماهیّت کفایت از ماهیّت دیگر نمی کند.

مرحوم سیّد در عروه مذهب مشهور را نقد کرده و می فرماید: اگر اجماعی بر عدم کفایت این حج از حجّه الاسلام نبود، قائل به کفایت می شدیم؛ دلیل ایشان این است که دو ماهیّت نیست و حجّ ندبی با حجّ استطاعت وجوبی تفاوتی از نظر ماهیّت ندارد و حج هم یک بار در عمر لازم است و این شخص آن را بجای آورده است. در ادامه مرحوم سیّد آن را به نماز صبی تشبیه می کند که اگر صبی نماز ظهر و عصر را بخواند و بعد از چند ساعت بالغ شود آیا لازم است دوباره نماز ظهر و عصر را بخواند؟ خیر، چون عبادات صبی مشروع است، پس کفایت می کند و صحیح است.

مرحوم سیّد می فرماید:

إنّ الحجّ مع عدم الاستطاعة الماليّة فظاهرهم (شبيه اجماع است) مسلميّة عدم الإجزاء و لا دليل عليه إلّا الإجماع و إلّا فالظاهر أنّ حجّة الاسلام هو الحج الأوّل (حجّ اوّلی که بجای می آورد) و إذا أتى به كفى و لو كان ندباً كما إذا أتى الصبي صلوة الظهر مستحباً بناءً على شرعيّة عباداته فبلغ في أثناء الوقت ... و دعوى أنّ المستحب لايجزى عن الواجب ممنوعه بعد اتحاد ماهيّة الواجب و المستحب (پس وقتی ماهیّت یکی است باید صحیح باشد)(۱).

محشّین عروه به مرحوم سیّد اشکال کرده اند که ماهیّت دوتا است و حجّ ندبی کفایت از حجّ وجوبی نمی کند. قلنا: به نظر ما این جواب کافی نیست، البتّه ما قائل به وحدت ماهیّت هستیم ولی در عین حال قائلیم که این حج کفایت نمی کند و مسأله را با رجوع به آیه و روایات حل می کنیم.

آیه «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً»(۲) اطلاق دارد و می گوید شخص مستطیع باید به حج برود چه قبلاً حج بجای آورده باشد یا نه و هکذا روایات کثیره ای که قبلاً بیان شد، مطلق است و می گوید کسی که زاد و راحله و صحّت بدن دارد، حج بر او واجب است، چه قبلاً حج بجای آورده باشد و چه

قبلاً حج بجای نیاورده باشد.

إن قلت: شما می گوئید ماهیّت حجّ ندبی و وجوبی یکی است و روایات هم می گوید که حج یک بار بیشتر در عمر واجب نیست و این شخص یک حج بذلی قبلاً بجای آورده و یک حج وجوبی هم الآن بجای آورده پس آن روایات چه می شود؟

قلنا: روایات می گوید واجب یکی است پس مستحب صد تا هم ممکن است باشد و بعد از استطاعت و بجای آوردن حجّ وجوبی هر سال می تواند به حج برود، پس روایات حجّ وجوبی را می گوید که یک بار در تمام عمر واجب است و آیه هم می گوید مستطیع یک بار حجّ به عنوان وجوبی بر او واجب است ولو قبلاً بجای آورده و یا بعداً بجای خواهد آورد. تصوّر ما این است که نظر مجمعی هم به همین اطلاق آیه و روایات است که می فرمایند کفایت نمی کند، نه تعدّد ماهیّت، چون ماهیّت واحد است. دو تعبیر در روایات باب ۳ وجود دارد که نشانه وحدت ماهیّت است:

* ... إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ ... وَ كَلَّفَهُمْ حَجَّةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يَطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ (یعنی همان حج، نه ماهیّت دیگر را می تواند بیش از یک بار انجام دهد، پس این تعبیر نشان می دهد که ماهیّت حج واجب و ندبی یکی است) الحدیث. (۳)

* ... فَمِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجَّ الْمَفْرُوضِ وَاحِدًا ثُمَّ رَغِبَ أَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَى قَدَرِ طَاقَتِهِمْ (یعنی به اندازه طاقتشان از همان حج، نه از ماهیّت دیگر که این هم شاهد اتّحاد ماهیّت است). (۴)

این تعبیرات شاهد بر این است که روایات حج ندبی و وجوبی را یک ماهیت می داند و فقها در تنگنا واقع شده و مجبور شده اند که دو ماهیّت بدانند ولی ما معتقدیم تنگنایی نیست و ماهیّت یکی است ولی در عین حال حجّ مستحبی کفایت از حجّ واجب نمی کند و دلیل آن اطلاق آیه و روایات است.

سه شرط دیگر (عدم المرض، امن طریق، عدم عسر و حرج) چگونه است؟ اگر مریض بود و حج بجای آورد، آیا حج در حال مرض کفایت از حجّه الاسلام می کند؟ و یا اگر امن طریق نبود و به حج رفت و اموالش را بردند و بعد امن طریق حاصل شد، آیا این حج کفایت از حجّه الاسلام می کند؟ و یا اگر حج برای او عسر و حرج داشت و با این وجود به حج رفت آیا کفایت از حجّه الاسلام می کند؟

در واقع در این سه صورت یکی از شئون استطاعت لنگ است و شخص با این وجود حج بجای آورده است، آیا این حج از حجّه الاسلام کفایت می کند؟ مشهور و معروف این است که کافی نیست و دلیلشان این است که در حج استطاعت با تمام شئونش لازم است و در اینجا شخص مستطیع نبوده، پس حجّش کفایت نمی کند و اگر بعداً مستطیع شود باید دوباره بجای آورد ولی مرحوم شهید در دروس مخالفت کرده و حجّ چنین شخصی را کافی دانسته است و دلیل ایشان این است که این شخص شرایط را ایجاد کرده یعنی واجد شرط نبوده ولی شرط را ایجاد کرده و خودش را به حج رسانده است.

مرحوم صاحب عروه دلیل مرحوم شهید را نمی پذیرد ولی کلام ایشان را صحیح می داند و معتقد است چنین حجّی کفایت می کند و دلیلی بر آن اقامه کرده و می فرماید: عسر و حرج وجوب را بر می دارد نه مطلوبیّت را بنابراین حجّی بجای می آورد که مطلوب شارع است و واجب نیست.

در اینجا محشّین عروه اشکال کرده اند که چگونه ممکن است وجوب برداشته شود ولی مطلوبیّت بماند.

۱. عروه، ج ۲، ص ۴۵۵، مسأله ۶۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۳. ح ۱، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائط.

۴. ح ۳، باب ۳ از ابواب وجوب الحج و شرائط.

127- ادامه مسأله ۴۵ - ۸۶/۰۳/۱۳

بحث در فرع دوم از مسأله ۴۵ در این بود که اگر بعضی از شرایط استطاعت مثل بلوغ یا امن طریق یا صحّت بدن و ... نباشد و شخصی حج بجای آورد آیا حجّش کفایت از حجّه الاسلام می کند؟ مشهور و معروف این است که حجّ او کفایت از حجّه الاسلام نمی کند بحث بلوغ و استطاعت مالی گذشت ولی در مورد امن طریق و سلامت تن و عدم عسر و حرج باقی بحث ماند.

در جایی که شخص بدون امن طریق یا با وجود مرض و یا با وجود عسر و حرج حج بجای آورد دو قول است:

قول اول: حجّی که بجای آورده کافی نیست چون استطاعت عرفی نداشته و وقتی استطاعت پیدا کرد عموم

آیه «**لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً**» (۱) شامل حال او می شود چون آیه می گوید هر

کسی که مستطیع است باید بجای آورد چه قبلاً حج بجای آورده باشد و چه حج بجای نیاورده باشد که این

قول مشهور است.

قول دوم: این حج کفایت از حجّه الاسلام می کند که قول مرحوم شهید در دروس و قول مرحوم سید در

عروه است دلیل مرحوم شهید در دروس این است که این شخص تحصیل شرایط کرده است و مثل این است

که تحصیل استطاعت کرده باشد که مانعی ندارد و حجّش صحیح است؛ البتّه تحصیل استطاعت واجب

نیست ولی اگر تحصیل استطاعت کرد اشکالی ندارد و حجّش صحیح است.

قلنا: اگر شخص بیمار برای زیارت به حج برود، تحصیل استطاعت نیست؛ بله، اگر مداوا کرده و بعد از صحت

به حج برود، تحصیل استطاعت است و یا اگر جاده را امن و امان کند و به حج برود، تحصیل استطاعت است

ولی اگر در عین نا امنی به حج رفت و نا امنی را تحمل کرد، تحصیل استطاعت نیست و کفایت نمی کند.

نکته: اگر این شخص بدون شرایط تا میقات برود و از آنجا به بعد شرایط حاصل شود مثل این که امن و امان

شود یا بالغ شود یا مستطیع شود، همه قائلند که حج او صحیح است و در ضمن اعمال باید این شرایط

حاصل باشد.

مرحوم سید در عروه دلیل مرحوم شهید در دروس را نمی پذیرد و دلیل دیگری اقامه کرده و می فرماید

عسر و حرج وجوب را بر می دارد نه طلب را یعنی عسر و حرج از آیه «لله على الناس حج البيت ...»، وجوب

را بر میدارد و مطلوبیّت آن باقی است و وقتی انجام داد حجّ او مجزی و صحیح است.

قلنا: اولاً؛ فرض ما این است که شخص مستطیع نیست و استطاعت عرفی ندارد و با زحمت به حج می رود

بنابراین آیه اصلاً شامل حال او نمی شود.

ثانیاً؛ شما می فرمایید وجوب که رفت طلب می ماند آیا شارع دو حکم داشته است؟ خیر، شارع یک حکم

داشت، بله اگر دو حکم داشت که یکی امر ندبی و دیگر امر وجوبی و امر ندبی در درون امر وجوبی بود، با

برداشتن امر وجوبی امر ندبی باقی می ماند ولی وقتی یک انشاء بیشتر نیست با برداشتن آن چیزی باقی نمی ماند.

به عبارت دیگر طلب یا محبوبیت جنس است و جنس بدون فصل بقایی ندارد و نمی شود جنس بماند و فصل آن برود؛ البته امور حقیقیه جنس و فصل ندارد پس باید گفت شبیه جنس و فصل است بنابراین «طلب» جنس و «الزامی» فصل آن است و با رفتن فصل (الزامی) جنس طلب باقی نمی ماند، مگر این که با برداشتن قید «الزامی» قید «ندبی» جای آن قرار گیرد.

جمع بندی: اگر استطاعت عرفیه به تمام شاخه هایش یا به یکی از شاخه هایش موجود نباشد و شخص حج بجای آورد، این حج جانشین حجّ وجوبی او نمی شود و بعد از احراز شرایط مخاطب به خطاب «**الله علی الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلا**» می شود ولو قبل از احراز شرایط ده بار هم حج ندبی انجام داده باشد.

مسأله بعد در این است که اگر دشمنی کمین کرده و جاده نا امن باشد به گونه ای که بدون جنگ نمی توان او را از سر راه برداشت، آیا جنگ با آنها برای باز کردن راه واجب است؟ بسیاری از بزرگان مثل مرحوم صاحب عروه و مرحوم کاشف اللثام و مرحوم صاحب جواهر این بحث را مطرح کرده اند.

۱.سوره آل عمران، آیه ۹۷.

«حدیث اخلاقی: حسن اخلاق»

متن حدیث:

قال الباقر (عليه السلام): إن أكمل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً. (۱)

ترجمه حدیث:

امام باقر (علیه السلام): می فرماید: کسی که اخلاقش از همه بهتر است ایمانش از همه قویتر و بالاتر است.

شرح حدیث:

از این حدیث استفاده می شود که حسن خلق نشانه ایمان و کج خلقی نشانه ضعف ایمان است. آنها که با زبان خوب و منطق زیبا با دیگران سخن گفته و رفتار نیکو دارند، دارای ایمان کاملتری هستند و در مقابل افراد بد اخلاق، اخمو و بد برخورد دارای ایمان ضعیفند. این منطق اسلام، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه (علیهم السلام) است.

چه رابطه ای بین ایمان و اخلاق حسنه وجود دارد؟

رابطه دقیقی بین این دو موجود است؛ به این بیان که رذایل اخلاقی غالباً مولود ضعف توحید افعالی است.

توحید افعالی که یکی از شاخه های توحید و از اساسی ترین مسائل در اسلام است، سبب حسن خلق می شود. به عنوان مثال حرص از رذایل اخلاقی و دلیل آن ضعف توحید است چون حرص این است که امروز جمع کند، شاید فردا نباشد ولی شخصی که به توحید افعالی معتقد است می گوید: «ما من دابة

فی الأرض إلا على الله رزقها» (۲) و تمام امور به دست خداست و کسی که او را در شکم مادر فراموش

نکرده باز هم فراموش نخواهد کرد و به همین جهت حرص نمی شود؛ و یا حسد که یکی از رذایل اخلاقی

است از ضعف ایمان ناشی است چون مطابق آیه «أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله» (۳) خدا

خواسته به او بدهد و حسد در واقع اعتراض به فعل خداست و می خواهد با حسادت نعمت را از او سلب

کند ولی اگر ایمان قوی باشد چنین نمی شود.

تکبر هم یکی از بزرگترین رذایل است که شیطان را هم به هلاکت انداخت، در حالی که اگر ایمان قوی

باشد و بداند که بزرگی فقط برای خداست و همه در برابر عظمت او کوچکند و ما قطره ایم و او دریاست دیگر تکبر نخواهد نمود؛ منشأ بقیه صفات رذیله همین ضعف ایمان است.

انسان بداخلاق انسان کم ظرفیتی است و با کوچکترین ناراحتی اخم را در هم کشیده و با هر که روبرو می شود ناراحتی خود را بر سر او خالی می کند، ولی انسان با ایمان پر ظرفیت است، چون به دریای لطف الهی متصل است. مؤمن مثل کوه است که تند بادهای او را حرکت نمی دهند و بر عکس کوهها مسیر تندبادهای او را عوض می کنند و وقتی حوادث او را تغییر نمی دهد، خوش اخلاق است و «حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در مورد حسن خلق فرمود: بنی عبدالمطلب اگر بخواهید با پول مردم را به خود جلب کنید، نمی توانید چون پول محدود است و خواسته های مردم نامحدود، ولی حسن خلق سرمایه نامحدود است و با آن می توانید مردم را جلب کنید.

مسأله ۴۶: لو توقّف تخلیة السرب علی قتال العدو لایجب ولو مع العلم بالغلبة (علم داریم که پیروز می شویم و ضرری به ما نمی رسد) ولو تخلی لکن یمنعه عدوّ عن الخروج للحج فلا یبعد وجوب قتاله (فرق این صورت با صورت اول روشن نیست که در صورت اول قتال را واجب نمی داند ولی در صورت دوم قتال را واجب می داند در حالی که در هر دو تخلیة السرب نیست) مع العلم بالسلامة و الغلبة أو الإطمینان و الوثوق (قطع صد در صد نیست ولی ظنّ قوی غالب یعنی ظنّ متأخّم للعلم و نزدیک به علم است) بهما و لاتلخو المسأله عن إشکال.

عنوان مسأله:

این بحث در عروه به عنوان مسأله ۶۸ مطرح شده است و مرحوم امام در این مسأله دو صورت بیان می کند:

صورت اول: راه بسته است.

صورت دوم: راه بسته نیست اما به این شخص اجازه نمی دهند که برود آیا بین این دو فرق است؟

اقوال: به طور کلی از نظر قدما در مسأله دو قول است و بعضی قتال با عدو و باز کردن راه را واجب و آن را

مصدق تخلیه السرب می دانند و بعضی آن را از قبیل عدم تخلیه السرب می دانند و معتقدند تحصیل

استطاعت لازم نیست. مرحوم کاشف اللثام اقوال را به خوبی جمع آوری کرده است:

قول اول (سقوط حج) را اقرب می داند، خواه دشمن مسلمان باشد یا کافر و دلیل آن را هم اصل براءت و

دلیل دیگر را صدق عدم تخلیه السرب می داند، چون دشمن جاده را گرفته و اگر بجنگد در واقع تحصیل

استطاعت است.

قول دوم قول علامه در تذکره است و دلیل ایشان به بیان مرحوم کاشف اللثام عکس دلیل قول اول است و

می گوید تخلیه السرب هست چون بسته بودن جاده مثل نداشتن زاد و راحله است یعنی همان گونه که

اگر زاد و راحله نداشت لازم است آن را بخرد و تحصیل استطاعت نیست باز کردن راه هم تحصیل

استطاعت نیست.

مرحوم آقای حکیم(۴) این مطلب را نقل کرده و می فرماید: قول دوم بعید نیست یعنی قتال واجب باشد.

مرحوم صاحب جواهر(۵) به طور رسمی به این مسأله نپرداخته بلکه در لابلای بحثها به این مطلب اشاره

کرده و آن را جزء استطاعت می داند یعنی وقتی خطر و ضرری نیست و اسلحه و امکانات دارد، باید راه را

باز کند و علاوه بر این که حج بجای می آورد امر به معروف و نهی از منکر که هم می کند که از ارکان

اسلام است.

نووی هم در کتاب المجموع اشاره ای به این معنا دارد ولی تعبیر «استحب» دارد:

إذا أطاق الحاج مقاومتهم استحَب لهم الخروج إلى الحج و يقاتلونهم لينالو الحج و الجهاد.(۶)

دلیل: اطلاقات

حدیثی در مورد قتال عدو نداریم بلکه ما هستیم و آیه و روایات استطاعت. آیه می گوید «لله على الناس

حج البيت»، در جایی که دشمن راه را بسته آیا عرفاً این شخص مستطیع است؟ ممکن است تفصیل دهیم

یعنی اگر باز کردن راه آسان باشد و به سهولت بتوان راه را باز کرد عرف این شخص را مستطیع می داند ولی اگر مدت‌ها طول می کشد ولو ضرر و خطری هم نباشد، تحصیل استطاعت است و حج واجب نیست.

نکته: آیا از باب امر به معروف و نهی از منکر بر ما واجب است که بجنگیم؟

در جایی که شرایط امر به معروف و نهی از منکر موجود است از باب امر به معروف و نهی از منکر می گوییم بجنگد و وقتی بعد از جنگ راه باز شد استطاعت حاصل است و باید به حج برود. روایاتی هم که تخلیه السرب را می فرمود مانند آیه است و همان تفصیل در مورد روایات هم می آید و مقدّم داشتن امر به معروف و نهی از منکر هم هست.

۱. وسائل، ج ۸، ح ۱، باب ۱۰۴ از ابواب العشرة.

۲. سوره هود، آیه ۶.

۳. سوره نساء، آیه ۵۴.

۴. مستمسک، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

۵. ج ۱۷، ص ۲۹۳.

۶. ج ۷، ص ۸۰.